

گمنامان نامی ایران

در عصر افشاریه

دوام تمدن‌های بشری و قوام ملت‌ها در اعصار طولانی عمر انسانی متکی به رشادت‌ها و جانبازی‌های مردمی بوده است که از موجودیت فردی خود گذشته‌اند تا ثبات و بقای کل عظیمی را که بدان متعلق بوده‌اند برقرار نگاه دارند. به عبارتی دیگری توان اینطور اظهار داشت که تعالی هر جامعه‌ای منوط و وابسته به تعداد مردم فداکار و از خود گذشته و مجاهدان بوده است که منافع فردی را در جمع مصالح اجتماعی قرار داده‌اند و آنجا که ضرورت‌ها اقتضا داشته، از خویش نیز چشم پوشیده‌اند تا به پایداری عنصر بزرگی که بدان وابسته بوده‌اند کمک کنند. این است که فی الحقیقه سزاوار عنوان «قهرمانی» قوم و جماعت خود شده‌اند و ستایش توده‌های انسانی را در خلال همه ادوار حیات بشری به خویش جلب نموده‌اند. بحث بر سر این نکته عجالتاً ضروری نیست که آیا ملتی که تکیه بر «نام‌آوران» خود دارد، موجبات پیدایش گروه و دسته متفوقی را به زیان اکثریت افراد جامعه خویش فراهم می‌گرداند و یا نه؟ چون وجوب پیدایش قهرمانان، در میان همه خلق‌های عالم، به تحقق رسیده است و

صیرورت مدنی جماعات بلندنام انسانی نیز ، هرگز ارج و اعتبار مردان و زنان کافی و پیشرو و از خود گذشته را انکار نکرده است. امر مسلمی است که اینها از طرفی نماینده خصلت‌ها و خواست‌های برتر زندگی مردمی بوده‌اند که از میانشان برخاسته‌اند و از جهت دیگر مدیون تلاش‌هایی بشمار می‌آیند که اراده فعال و نفس خلاق و مبتکر آنان، تعلیمشان داده است. نهایت با اهل نظر می‌توان هماهنگی داشت که گفته‌اند خوشبخت مردمی که توانائی رشد دادن و به عرصه رسانیدن قهرمانان را دارند و سعادت‌مندتر جماعتی که بواسطه پیشرفت مدارج فکری جمله اجزاء و آحاد مرکب خود، نیاز به جستجوی افرادی که شاخص را تقلیل داده‌اند. باری ، اگر هم مسئله استعدادهای برتر و جزو بزه‌های کافی تر را در نظر نیاوریم ، هنوز هم جوامع گوناگون بشری باید راه‌های درازی را پیمایند تا به مرتبه بی‌نیازی از چراغ بدستان خاص رسند و کفایات همه کسان تا بدان مرحله از شکوفائی رسد که هرکس در حدود قریحه و ذوق و توانائی‌های وجودی خویش نامداری گردد و از تکیه بر ستون‌های نیرومندتر و باثبات‌تر و مستحکم‌تر چشم‌پوشد. ناگزیر ، تا حصول به‌چنین مقصد عظمائی ، آنها که قوی‌تر و پرشورتر و فداکارترند و از همه مایه‌های طبیعی خویش برای سعادت ابتناء نوع بهره می‌گیرند . جای ویژه خویش را در تاریخ افتخارات ملل و اقوام احراز می‌کنند و طبیعتاً از امتیاز یگانه بودن و در صف مقدم جبهه افتخارات قرار داشتن برخوردار می‌مانند.

و در اینجا شاید اشاره به این سخن پرمایه نیچه بی‌فایده نباشد که همه دلیران همانها نیستند که توده‌ها نامشان را آموخته‌اند ، کردار و رفتارشان را مایه سرفرازی و نصب‌العین زندگانی خویش دانسته‌اند . چه بسا که دلاورانی حقیقی‌تر و بزرگتر از آنان نیز در صفوف مختلف حیاتی اجتماعات وجود داشته‌اند و نهایت ،

یواسله پیشقدمی و شجاعت بی تکلف خود پیش از این که نتیجه مجاهده‌ها را دریابند، جان باختند و بهره‌برداری از حاصل فداکاری‌ها را ببازماندگان و پشت جبهه نشینان وا گذاشته‌اند. حق را که تاریخ بشر همواره بازگو کننده احوال مبارزان و نام‌آوران راستین نیت و بدرستی، توده بزرگتر از آنهایی را هم که به عظمت شهر شده‌اند بسیار داشته است.

بر این جمله باید افزود که در بسیاری از موارد، عمدی نیز برای کنار گذاشتن نام نامداران وجود نداشته است و گذشته از شیوه تاریخ نویسان، که به تبع ایام و اسلاف، خود را ناگزیر از توضیح مسائل کلی و چشمگیر می‌دانسته‌اند، نبودن اطلاعات کافی و یا فقدان ثقه، دلیلی معتبر برای عدم ذکر مجاهدات و تلاش‌های سزوار تحسین جان باختگان بوده است ولی این نکته را همه کس می‌داند که دوام و بقای ملت‌ها و فرهنگ‌های بلند نام آنان، بی‌تردید در کوشش‌های عظیم بسیاری از قهرمانان گمنام است که بمناسبت وضع و مسئولیت خود، از میدان‌های جنگ تا گوشه‌های تیرا آزمایشگاه‌ها، همه‌جا به جد، از تمامی زندگی، مایه گذاشته‌اند تا نشی را که در جهت پیشبرد اهداف و نیات اجتماعی خویش بر سر آمده داشته‌اند، با کفایت به انجام رسانند. باری، بدیهی است که تمدن بشری هرگز بوجود چندین ده و یا صد تن از افرادی که به مناسبت‌های گوناگون مقامی در دفتر خاطرات انسانی یافته‌اند، وابسته نبوده است و نمی‌توانسته هم باشد. در هر گوشه‌ای از خاک، نامداران گمنام بی‌شماری خفته‌اند که حاصل کوشش‌ها و تلاش‌های آنم برای ارتقاء سطح حیات ابتداء نوع مؤثر بوده و بی‌شک پیش از این که فرصت خودنمایی در «بازار» را بیابند، بنحوی از انحاء صحنه‌ها را ترك کرده‌اند. شاید هم که توده‌ها بدین امر اکتفا کرده باشند که فرضاً يك رستم را نماینده همه رستم‌های نامدار و فداکار

تاریخ خویش بشناسند و باتکریم و تقدیر وجود آنها فی الحقیقه از راه و رسم فتوت و ایثار و شیوه مردانگی و جانبازی در راه ملک و ملت تجلیل کنند. و اما سخن اساسی در این بحث به «گمنامان نامی عصر افشاریه» متعلق است. عصری که روزگار درخشش استعدادهای برجسته بزرگترین و شایسته ترین و برگزیده ترین سرداران نامی این بوم شناخته شده و آن کس که فی نفسه تجلی بخش اعتبار و عزت دوران است خود نیز در آغاز کار روستازاده و یا چوپان ساده‌ای بیش نبوده است. لابد مردی که از دل تیره گمنامی‌ها برخاسته و تا حول و حوش چهل سالگی از اعتبار و حیثیت قابل اعتنائی برخوردار نبوده است، و باز از طرفی همه تلاش باقی مانده عمر پرزحمت خویش را صرف از میان برداشتن اهل شهرت پیش از خود و همزمان با خود کرده است باید نماینده اشراف تازه و نام آوران جدیدی باشد که در سایه همت او به عرصه رسیده‌اند و باری امکان نمایاندن کفایات و توانائی‌های فوق عادت خویشتن را یافته‌اند. این را به عنوان يك حقیقت می‌توان پذیرفت که دوره افشاریه، صحنه عمل وسیع استعدادهای ناشناخته است و طبیعتاً این امکان را برای نامجویان و شهرت طلبان، از همه وقت مهیاتر می‌داشته است که مجال جلوه‌ای به اهل ادعا دهد و زمینه‌های ابراز وجود بیشتری به خواستاران دولت و مکنّت عطا کند. حکومت نادری این خصلت را هم داشت که نسبت به سلسله ریشه‌دار صفوی تازه نفس و نوپا قلمداد شود و هم‌چنانکه از احوال بنیادگزار آن باخبریم، از حمایت سرداران ناشناس و دلاوران تازه به عرصه رسیده‌ای برخوردار شود.

این نیز آشکار است که نادر از دولت‌مردان پیشین کسی را به بازی نمی‌گرفت و دست‌کم از اکثریت آنها بواسطه وابستگی‌های طولانی تاریخی‌شان به آل صفی آزرده خاطر و متوهم بود. به صورت روشن،

ارباب قدرت و قوت قدیم را سد راه ترقیات و ادعاهای خویش می‌پنداشت و در خفیه و آشکار همت و نهمت بر جمع دوستان تازه و هواداران تازه نفس، حامیان جدید و به تعبیر دیگری «اشراف و زبندگان نو» مقصور می‌داشت.

دشوار نپنداریم که در جامعه همواره مستعد نوآوری و نوپذیری ایران نیز به ندای بلند آوازه آزاده مرد خراسانی پاسخ‌های مساعد بسیار داده می‌شد و چه بواسطه ضرورت‌ها و ادراک بلا تخلف مفاهیم اجتناب ناپذیر زمانی آنها و چه از طریق تأمین نیازهایی که در مراتب مختلف، برای مردم گوناگون تعالی جوی موجود بود، جم غفیری به سلك اهل طلب می‌پیوستند. این مردان بزرگ و جانباز را همانگونه که مقتضای دوران حکومت نظامی نادرشاه بوده است، عمده باید در میان جنگ‌آوران و شمشیر به‌دستان جستجو کرد، چه که نه تنها نادر خود سرآمد بسیاری از بزرگان عالم در این زمینه بوده و با نبوغ بی‌همتای رزمیش گوی سبقت از مشهورترین خداوندان جنگ ر بوده است، بلکه به تبع استعداد و اقبال او بدین فن و نیز ضرورت‌های محیط و عصر، مردان کارزار مورد تشویق و اعتنای بیشتری هم بوده‌اند. خلاف نیست که گفته شود اساساً پیدایش نادر و به عرصه کشیده شدنش معلول شرایطی است که ایجاب می‌کرده تا چنان مردی با آن‌گونه کفایات بدرخشد و با گردآوری مردمی مستعد به شمشیر زنی و مجاهده در راه آرمان‌های ایران، نشان دهد که نماینده روح حقیقی رزمجویی و افتخارطلبی هموطنان خویش است. بی‌گفتگو اگر دوره افشاریه مشخصه ممتازی بدست آورده باشد، همان به حرکت در آمدن نیروهای فعال نظامی کشور است که تحت رهبری معقول و بغایت پیشرفته و مترقی نادری موقع و مقام ممتاز جهانی خویش را کسب کرده است.

این گروه که در میان آنان چهره‌های حقیقتاً درخشان و زبده‌ای می‌توان یافت، به‌تمامه مورد حمایت ملت و دولت خود بودند و تا آنجا که به‌عرصه عملیات برون مرزی آنان و قلع و قمع دشمنان کشور مربوط می‌شود به‌کمال، خودنمایی کردند و سربلندی‌ها آفریدند. روح تازه‌ای که سردار خراسانی در کالبدشان دمیده بود، تکنیک‌های جدیدی که بدیشان آموخت و جنگ‌های بزرگی که به مدت بیش از بیست‌سال به راه انداخت، پیروزی‌های شایسته‌ای برایشان آفرید و غروری جاودانی نصیبشان کرد. سوداهای بزرگ عدو کشی نادر با بزرگی طلبی و عظمت‌جوئی ملت توانایش هماهنگی یافت و پا به پای دلاوری‌ها و تلاش‌های خستگی ناپذیر سردار نامی ایران، گروه دشمن شکن و پیروزی آفرین جدیدی شکل پذیرفت که فی‌الحقیقه حمایت از موجودیت انسانی جامعه ایرانی و کل هستی فرهنگی و دستاوردهای مدنی ملت ایران را برعهده گرفت.

بهمین ملاحظات است که برآستی می‌توان منطقی برای تجلیل از پاسداران شجاع، اعتبار و حیثیت ایرانی عصر افشاری یافت و آنهمه کوشش و مجاهده بی‌توقف را به‌گونه‌ای در مظان سربلندی و نیکنامی قشرهای ایرانی سنجید.

نگاهی به ایران اواخر عصر صفوی و همه‌دوران‌های بعد آن تا استقرار سلسله قاجاری روشن می‌سازد که احوال زندگی همه طبقات آن دچار دگرگونی می‌گردد و هرآینه هم اعتناء به‌دسته‌ها و گروه‌های معینی جلب نظر کند، باز در اساس، تغییراتی را برای جماعات و قشرهای دیگر به‌ارمغان می‌آورد. البته مراد آن نیست که این تحول‌ها در همه جا مورد رضایت اکثریت مردم می‌تواند باشد ولیکن محرز است که نفس ایجاد دگرگونی‌ها، متضمن جابجائی‌هایی در اوضاع و احوال طبقات مختلف می‌شود و با ایجاد هدف‌ها و مقاصد مردم‌پسند

تازه موجب کشانیده شدن و کشش توده‌های بشری به جهات جدید می‌گردد. با این که منطق روشن و صریح پیش آمده‌ها، جای «چون و چرا» و «اگر» برای اهل نظر باقی نمی‌نهد، با این همه تردید نیست که اگر دولت مستعجل افشاریه زمان می‌یافت، و اندکی پا می‌گرفت، اثرات این تغییرات شگرف، در همه زمینه‌ها اعم از اداری و مذهبی و ادبی و غیره آشکارا می‌شد و شاید که به تقریب - و همانگونه که برخی از نویسندگان ادعا کرده‌اند - انقلابی در ارکان اجتماعی کشور پدیدار می‌ساخت. باری که مراد ما اینک بحث پرسی نیکمردان ناشناخته و یا کمتر شناخته شده این عصر است و آنگونه که طبیعت تحقیق است، همه مردمان مجاهد و هوشمند و صمیمی مملکت را در بر می‌گیرد و اما چون بصورت معلوم و مبرهن، مردان رزم و اهل سیف، عنان سبقت را از دیگر همگنان ربوده بودند، ناچار که در بادی امر به آنان روی می‌آوریم و پس از تنظیم شرحه‌ای به فحص در باره دیگر عناصر فعال و کافی و کارآمد آن دوره می‌پردازیم.

الف - رزم آوران

در مقدمه، ذکر برین نمط رفت که نادر، نظامیان رامی ستود و در میان همه قشرهای دیگر اجتماعی التفات و توجه مخصوص بدانان داشت. در این مورد، سخن به حق است که او خود مرد میدان کارزار بود و در تمامی احوال با شمشیرزنان سروکار داشت. مراقبتی دقیق در احوال غازیان به کار می‌آورد و جدی بلیغ در انتخاب آنان روا می‌فرمود، منظم و دائماً به احوالشان می‌رسید و در هر فرصت مقدور و لازم، از رشادت‌ها و جانفشانی‌هایشان تقدیر به عمل می‌آورد. با این که حضور او در عرصه همه جنگهای مهم و تعیین

کننده این دوره که تعداد کثیری هم دارد مسلم است با این حال شواهدی در دست است که نابغه بی همتای خراسانی شخصاً نیز در مبارزات شرکت می‌جسته و رشادت و جرأت و مردانگی خویش را نشان می‌داده است. گوا این که شرکت مستقیم فرمانده در صحنه نبردها کمتر به سود و صلاح رزمندگان اردوی خودی بود ولی معلوم است که نادر عندالاقضاء از درگیر شدن با دشمن احتراز نمی‌کرده است و مهارت و کفایت او در کاربرد سلیح جنگی دست به دست قوت و قدرت کم مثل ذاتی اش، در سرکوبی اعداء و ایجاد روح اعتماد و اتکاء در سربازان سخت مؤثر می‌افتاده است. محمد کاظم در شرح نبردهای سال ۱۱۴۳ / ۱۷۳۰ ارتش ایران با مهاجمان ترک در تبریز می‌نویسد که: «چون خیاط قضا و قدر در ازل جامه تشریف کشورستانی و خلعت جهانبانی بر قامت قابلیت واسطه عقد پادشاهان ایران به تخصیص نادر دوران دوخته و لمعات دولت خدادادی در قرن آن آمیخته، که در حین هنگامه قتال آن خسرو صاحب اقبال خود را به ممش پاشا رسانیده به یک ضرب عمود سروگردن آن مردود را نرم ساخته به خاک معرکه رزم برآید نمود. چون سپاه رومیه سردار خود را کشته دیدند، روی از محاربه تافته، به سمت دو خرغان هزیمت نمودند...»^۱

و باز در توصیف مجادله‌ای که در همان سال، بادهسته دیگری از عثمانی‌ها در گرفته است، می‌افزاید که: «نادر صاحبقران به ضرب عمود...^۲ چند نفر از مخالفان را نرم ساخته بود که مصطفی پاشا حلبی که سردار عساکر میدان بود، که در روز نبرد با هزار نفر برآبری می‌کرد. سر راه بر نواب صاحبقران گرفته، آن قدرت یزدانی چنان

۱- محمد کاظم، عالم‌آرای نادری، پامقدمه میکلوخوما کلائی، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۲۲۸.

۲- چند کلمه در این جا خوانا نیست.

عمود بر فرق آن زد که مانند گوشتا به نرم گردید. چون لشکر، سردار خود را کشته دیدند، روی از معرکه نبرد برتافته، که خود را به میان سنگرتوپ و عرابه برسانند. که امیر صاحبقران امان نداده، فرصت غنیمت شمرده، فرمود که غازیان مروی و جلایر و افشار که سپرده تهماسب خان بوده اسب انداخته نگذارند که به تیمور پاشا ملحق گردند...^۳»

چنین کسی البته قدر افراد سپاهی خود را خوب می‌داند و ارزش جان فشانی‌های آنان را به واقع می‌شناسد، چه وقتی که سلیم بیك مروی، که عنصر نظامی ساده‌ای بیش نبوده و در ردیف سربازان، رشادت و جانبازی می‌نموده است، در محاصره هرات (به سال ۱۱۴۴ / ۱۷۳۱) کشته می‌شود، سخت مکدر می‌گردد و چنان اندوه به دل می‌گیرد که: «تا چند یوم خنده و تبسم را بر لب و الا راه بار دادن نبوده و مدام روح آن مرحوم را به فاتحه و اخلاص یاد می‌نمود» در حالی که در همان وقت سردار شجاع دیگری چون نجف سلطان قراچورلو را که خود از دلاوران ارتش ایران بوده، بواسطه اندک بی‌توجهی که در ضبط فرامین نادری نشان داده بود از نظر می‌افکند و اختیار نظم و نسق جماعت تحت امر او را به دیگری وامی‌گذارد.^۴

نادر این شیوه پسندیده تشویق بجا و تنبیه به‌مورد را همیشه و همه وقت اعمال می‌داشته است و بطوری که در شرح احوال همین نامدارانی که به توصیف مقالشان خواهیم پرداخت نیز دیده می‌شود، هرگز از توجه به کم و کیف کار افراد زیر دست خود غافل نمی‌مانده است. چه صرف نظر از تعداد، طبیعتاً معتنا به جاسوسانی که برای خبرگیری در هر سو و هر جا داشته، خویشتن هم بطور مستمر پا به پای حوادث قدم بر می‌داشته و ضمن آفرینش آنها بر نحوه شکل‌گیری ایشان

۳- عالم‌آرای نادری با مقدمه میکلوخوماکلای - جلد ۱، چاپ مسکو ۱۹۶۰.

۴- همان کتاب ص ۲۹۲

نیز نظارت قاطع داشته است. از توضیحات مورخان معاصر او چنین برمی آید که شاه نادر همیشه در صدد بوده است که بر اعمال مردم دوروبر توجه کند و با سماجت و سرسختی هر چه بیشتر افعال ناخوشایند را از جانب هر کس که بوده باشد، نکوهش کند و حسن خدمت و جدیت را بی پاداش نگذارد. در این زمینه ها نیز بصورتی رفتار می کرده است که مطلبی در خفیه نماند و دوست و دشمن همه کس بفهمد و متوجه بشود! لایب که حریم خود را نیز بدین طریق دریابد و به راستی آگاه شود که: در بارگاه شهریار افشار چون و چرا وجود ندارد و هیچکس به اتکاء موقع و مقام خود، خلاف قاعده رفتار نمی تواند کرد!

میرزا مهدی خان در شرح حوادث سال ۱۱۴۳ / ۱۷۳۰ می نویسد که ابراهیم خان برادر نادر و محمد حسین خان از سرداران مورد علاقه او، در نبرد اکراد و ترکمانان، در محل موسوم به کرمه - خان توفیقی نداشته اند و سهل است که با عدم تدبیر و کفایت، عده ای را نیز بی جهت به کشتن داده اند. بدین طریق «چون از برادر و الا گهر سوء تدبیر و از محمد حسین خان فساد ضمیر به ظهور آمده بود، بنا بر انتظام ضوابط ریاست و مقتضای قوانین سیاست امر و الا به حبس هر دو صادر گشته...»^۵ مقرر فرمودند که تا بازگشت او به مشهد، در زندان بمانند.

وقت دیگری نیز همین برادر، طعم تلخ سیاست های نادری را چشیده و چون در برابر افغانان منتهز فرصت ابدالی، که از غیبت نادر در صفحات شرقی استفاده سوء کرده و به خراسان حمله نموده بودند، ضعف نفس از خود نشان داده بوده است - و این امر موجب بازگشت نادر از آذربایجان (۱۱۴۴ / ۱۷۳۱) و قطع نبرد آزادی بخشش علیه ترکان گردیده - به عتاب او مبتلا

۵ - جهانگشای نادری، به اهتمام ملک دین محمد، لاهور، ۱۹۲۱، ص ۶۳

می‌گردد و به شدت مورد سرزنش قرار می‌گیرد. محمد کاظم می‌نویسد که نادر قبل از ورود به مشهد «رقم عتاب‌آمیز به برادر خود مرقوم نمود که باید از ارض اقدس بیرون رفته روانه ابیورد گردد که هرگاه در مشهد مقدس به نظر بندگان والا درآید، در عوض مقتولین مشهد مقدس آن را به قتل خواهیم آورد. [و] چون ابراهیم - خان از مضامین فرامین مطاعه مطلع گردید، ناچار مفت خود دانسته، روانه ابیورد شد.^۶» و اما بعد از چندی که بر امور تسلط می‌یابد و تدبیر گردنکشان ابیورد و نسا و درون و سرخس را نیز بر حسب حب الوطن مزید می‌بیند، به جانب شهر خود روی می‌کند. در ورود به دره جزاست که ابراهیم خان باتکیه به عنایات فرمانروای ایران، به استقبالش می‌شتابد و طبیعتاً انتظار چشم پوشی سیات خود را دارد ولی چون «فی مابین ارض راه نظر آن مظهر اله بر قامت برادر خود افتاد، دست بر تازیانه زرین و هی بر تکاور زرین زده گفت: ای نامرد از کلاب کمتر باعث چه بود که جمعی از غازیان و بهادران گرامی مرا در معرض تلف آورده، به دست جماعت افغان به کشتن دادی؟! و آن را مورد اعتراض ساخته، موازی بیست و دو عدد تازیانه که والد فقیر (محمد کاظم) شماره نموده بود، پرسر و دوش برادر خود زده و چون عاصی گردیده، دست پر شمشیر نمود که: حال تو را به قتل بیاورم اولی خواهد بود. و حمله نمود و چون نزدیک رسید، دم تیغ را گردانیده با پشت تیغ یک ضربه بر کفل اسب آن فرود آورد. و چون دید که برادرش حرکت ننمود، شمشیر را انداخته و عنان مرکب را برگردانیده، روانه چاوش‌لو که مسکن آن بود، گردید.»^۷

تکرار این گونه اعمال، در مورد هر مقام و هر کس که از حدود

۶- عالم آراء، جلد ۱، ص ۲۴۷-۲۴۶

۷- همان کتاب، ص ۲۴۸.

وظایف خود پا بیرون می گذاشت و تخطی می کرد، به گونه ای بر روح سپاهیان اثر نهاده بود که اعتقاد یافته بودند هیچ چیز از پیشگاه نگاه باریک بین نادر و خبررسانان متعدد وی دور نمی ماند و لابد که باید از حریم مشخص ابراز وجود خود پا بیرون ننهند، تا مورد سخط و غضب او قرار نگیرند. پیشتر نیز گفته شد که عکسش هم به کمال صادق بوده است و دست کم تا روزگار انحطاط فکری و ضعف قوای عاقله شاه، به جد مورد اعتناء قرار می گرفته است درست است که در همه این موارد ملایک تشخیص، میزان خدمتگزاری و وفاداری و صمیمیت بی ریب و رنگ افراد به شخص حاکم بوده است ولی باز نمی توان انکار کرد که او خود «حدود» را معین گردانیده بود و سوای سنوات پایان عمر و دوران تدنی روحی، جز به حسن خدمت و شایستگی و صداقت، اعتنا نمی کرده است. معلوم است که هرگز نمی توان مدعی بود که با بکارگیری این شیوه فقط آنها که زبده بوده اند، در رأس کارها می ماندند و یا توانائی خودنمائی و به عرصه رسیدن را می یافتند. اسلوب حکومتی آن روزگار و بخصوص بدبختی ها و صدماتی که از رهگذر بی خیالی ها و بی توجهی های سلاطین آخری صفوی، بر کشور وارد شده بود، مؤید آن بود که امور ملك و ملت جز با تکیه بر اراده ای قوی و با ثبات و نیرومند تنسیق نمی پذیرد و ماحصل کلام آن که با وجود سوابق طولانی استقلال سلاطین در تاریخ ایران، بهیچوجه نمی شد توقع آن را داشت که فرزند پیاخواسته از کوهساران مملکت، آنها در آن بحبوحه آشوبها و اضطرابات و انقلابهای پی در پی راهی سوای اتخاذ ترتیبات منضبط حکومتی در پیش داشته باشد.^۸ طبیعی هم

۸- سرجان ملک قرب نیم قرن پس از این حوادث در بیان احوال حکام قاجار می نویسد که این نوع اداره امور، در حیات ملی ایرانیان امر تازه ای نیست و برروال

می‌نماید که او خود پیروی از روحیه خشن و قهار و نیرومند خویش مصداق کاملی از عناصر پرخاشگر و ستیزه جو و مسلط عصر بوده باشد و درین ولا، راهبائی نیز برای نزدیک شدن اهل ملق و تظاهر، به دستگاه قدرتی فوق‌العاده‌اش باقی بگذارد.

تهماسبقلی خان جلایر

در توصیف این مرد باید گفت که از قدیمی خدمت‌ترین، صمیمی‌ترین، محترم‌ترین، پر قدرت‌ترین و سرانجام وفادارترین یاران حکومت نادرشاهی بوده است. با این که زمان پیوستن او به سردار خراسانی دقیقاً معلوم نیست ولی به تقریب روایاتی که در این باره آمده است، می‌توان چنین باور داشت که او از نخستین یاران نادر و همدان شدت و رخاء اولیاء او بوده است و از ابتدائی‌ترین زمانهائی که خبری از خان ابیوردی در تاریخ‌ها به چشم می‌خورد،

شناسائی یافته تاریخ آنان، همه فرمانروایان از امتیازها و اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده‌اند و فی‌الحقیقه گردش چرخهای کشور به میل و رضای ایشان انجام می‌گرفته است. اینها از جمیع حکام عالم مقتدرتر و بر احوال رعایای خویش مطلق‌العنان‌تر بوده‌اند و این خود دلیلی به حساب می‌آمده است که هم‌از روزگاران قدیم، بر این نهج بوده‌اند و احکامشان قانون ملک بوده است. احتمال داشته که هیچ چیز مانع اجرای دستورهای حضرات نبوده یا نمی‌توانسته باشد مگر مراعات شریعت و یا ملاحظه قوانین مقرر ملکی یا میل به شهرت یا بیم مخالفتی که در آن انتظار مخاطره حیات یا حکومت آنها باشد. مجلس معینی بجهت اصلاح امور یا اداره مهام کشوری در میان نمی‌بوده تا فرضاً نمایندگان آحاد رعیت و یا بزرگان و ارکان حکومت در آن شرکت کنند. هرچه که صاحبان قدرت خواسته‌اند به انجامش پرداخته‌اند و هرچه که از دستشان صادر شده، بحثی بر خود نپذیرفته است. چون و چرا در کار چنین کسان کردن خیانت محسوب می‌شده، مگر وقتی که رعایت حزم و احتیاط و ملاحظه حکمت و تدبیر یا رجوع به ضمیر خود نمایند.

الخ... : تاریخ ایران، ترجمه شیخ محمد اصفهانی، جلد ۲، باب ۲۳، ص ۱۵

همپا و همنفس و هم‌زمش شناخته شده است با این که مستقر اساسی ایلات جلایر و بخصوص آن گروه که در صفحات شمالی خراسان بوده‌اند، بدرستی روشن نیست ولی برخی از مورخان، تهماسبقلی خان و ابوابجمع او را از هم‌شهریان نادر دانسته‌اند و هم از آغاز به عرصه رسیدن دومی، شریک راه و رفیق کاروانش شمرده‌اند.^۹ از این پس، پا به پای اقبال بلند صاحب اختیار و ارباب توانایش، مقام و موقع تهماسبقلی جلایر نیز اوج می‌گیرد و گرچه هیچیک از این دو امر و مأمور به حسب صدفه و اتفاق، شاهد پیروزی را در برنگرفته‌اند و هیچکدام تا واپسین دم زندگانی از تلاش و کوشش باز نایستاده‌اند، لیکن دوش به دوش هم مراحل ارتقاء را طی کرده‌اند، و آنسان که مشاهده می‌شود یکی به «آقایی کل ایران و توران و هند» و دیگری در همه جا به نیابت وی سرافرازی یافته‌اند.

با این که از خصوصیات ترکیبی و اخلاقی خان جلایر وقوف کافی در دست نیست - و این نقص کار تاریخ نویسی و تاریخ نویسان آن زمان است که جز به استثناء سخن نرانده‌اند! - با این همه از توصیفات مجملی که در مورد وی شده، می‌توان دریافت که مردی قوی و کوتاه جثه و با استقامت بوده است، عبدالکریم کشمیری که خان را مکرر از نزدیک دیده است، در شرح زخمی شدن وی از گرازی که در شکارگاه بلخ بدو حمله کرده بوده (به سال ۱۱۵۳ / ۱۷۴۰) می‌نویسد که وقتی خبر این واقعه را به نادر دادند: «چون تهمااسب خان بسیار چاق و سیاه چرده و کوتاه قد [بود] و گردن عفصی داشت، جناب شاهنشاهی بعد از استماع این قضیه متبسم

۹- «واز بلده کالات (کذا) تهمااسب وکیل جلایر را طلب داشت و او به جمعیت پانصد پیاده آمده ملاقی شد.»: محمد افراسیاب بن فضیل خان، شگرف نامه عهد مبارک، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، بشماره 309 Suppl. Pers ۳ برک

شده فرمودند که : برادر کوچک نسبت به برادر بزرگ شوخی بلکه بی ادبی کرده است !!

«و این مصرع مشهور نیز به زبان جاری ساختند: خویش است که پی شکست خویش است. ۱۰» همین مؤلف وقت دیگر که از نامزد شدن تهماسب به حکومت بلاد جنوب شرقی ایران و صفحات جدا شده از هند حرف می زند، توضیحی دارد که با وجود اطناب، شنیدنی است. در این هنگام (۱۱۵۴ - ۱۷۴۱) نادر از تسخیر بخارا و تنبیه ابوالفیض خان چنگیزی فراغت حاصل کرده و قصد سرکوبی اغتشاش گران لزگی را داشته است، پس ضروری بوده که مردی با کفایت و درایت را به عنوان نماینده تام الاختیار خود در پر نعمت ترین مناطق ایران بگمارد لذا: «خلعت حکومت کابل و پیشاور و غزنین و سند و غیره که از ممالک هندوستان در تصرف خود آورده [بود] به تهماسب - خان جلایر مرحمت نمود.» ۱۱

در عین حال بدو گوشزد کرد که بدخشان را در مسیر مأموریتی خود تسخیر کند و سپس وارد کابل شود و «چون نادر شاه می دانست که خان مذکور در خونریزی و سفاکی و قتل پیش قدم من (نادر) است، نظر بر آن تاکید کرد که: «مردم هندوستان، نهایت ضعیف القلبند و تاب شنیدن فحش و دشنام ندارند تا به زرد و کوفت چهره رسد، می باید که با آنها به رفق و مدارا سلوک نمائی. لیکن خان مومی الیه در تخریب و تسخیر بدخشان بر طبق فرموده سلطان به عمل آورده، و در خوش سلوکی و رعایت و مهربانی اهل هند، که این صفت محموده در وجودش نبوده اغماض نموده، به کمال ظلم و تعدی، مردم را متآذی و مغموم ساخت و به اختراع انواع ظلم و شلتاق پرداخت! ۱۲»

۱۰- عبدالکریم کشمیری، بیان واقع، به تصحیح و تحقیق دکتر نسیم، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۰، ص ۶۶-۶۵

۱۱- همان کتاب، ص ۷۶

۱۲- همان کتاب، همان صفحه.

معلوم است که این سخنان از طبع رقیق صوفی صافی دلی برون می آید. چه او خود گذشته از سبک سلوک هندی مردی وارسته و از تکلف و تکلیف گریزان بوده است و توضیحاتی از این نمط را با همه حقانیت که در آنهاست، پرده دور از رابطه با حقائق آن روز اجتماع و شرائط رشد و به عرصه رسیدن تهماسب خانها در نظر می گرفته است با این حال هم او در تکمله کلام می افزاید که: «نادر شاه به اعتبار صورت نیز از وی بهتر بود. زیرا که تهماسب خان چاق، کوتاه قد بی حیثیت،^{۱۳} سیاه و کریه منظر بود و بدنش چین وار، چنانچه (کذا) اوستادی گفته:

تنی پر ز چین چون تن کرگدن

سر و گردنی باب گردن زدن . «^{۱۴}

این توضیحات که صرف نظر از تعریض کلام، تاحدی شمایل خان را مجسم می گرداند، نماینده استخوان بندی قوی و طبیعت نیرومند و استواری است که نه لایق برابری با صفات و خصوصیات ذاتی مردی چون نادر دوران است و باری حکایت از وجودی مستحکم و اراده ای آهنین و تکلف ناپذیر دارد. دیگران هم چون میرزا شفیع تهرانی، گاه که سخنی از تهماسبقلی خان به میان آورده اند، او را خشن و دل سخت قلمداد کرده اند.^{۱۵}

شاید در همین جا، لازم به یادآوری باشد که با اعتناء به توجیه ناپذیری ابدی قساوت و شدت عمل بی رویه، آنها در مقیاس زندگی

۱۳- گویا مراد «بدترکیب» است .

۱۴- همان کتاب، همان صفحه .

۱۵- «قبل از محاصره قندهار به موجب صوابدید بخت و اقبال تهماسب وکیل که با وجود عدم حوصله ذاتی خود را وارث ملک به یقین میدانست همراه مهین اختر برج فرمانروائی رضاقلی میرزا جهت تسخیر ام‌البلاد بلخ رخصت فرمود .» تاریخ نادرشاهی، مصحح نگارنده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۴۵ - ۴۶ .

ملی و قومی که علی القاعده باید اهداف عالیّه منتهی بر بهبود وضع و سعادت همگانی باشد۔ متأسفانه نوعی از قهر و تندی نیز گاه گاه ضرورت پیدا کرده است که البته صفت «خشونت مقدس» بودن را تنها در مظان اقبال عمومی و تأمین رفاه و پیشرفت معنوی و مادی اجتماعی کسب می نموده است. به این تعبیر اگر مشکلات اولیه برقراری نظم در داخل سرحدات کشور و بیرون راندن عدوان از چارسوی آن و ایجاد حکومت باثبات و سرفراز و غرور آفرین را در نظر آوریم، شاید جارا برای به عرصه رسیدن و رشد کردن و موقع یافتن مردان باعزم و اراده ای چون خان جلایر خالی بدانیم. این که کسانی چون او که به تبع زندگانی پر مبارزه رهبر خود، علی الدوام در کشمکش و کشاکش می زیسته اند و مانند هم او، از کار خسته و رنجور نمی گشتند و از مواجبه با خطر نمی ترسیدند و موانع و مشکلات در عنائم آنها کمترین تاثیر نداشت عین حقیقت است. اینها مسکن ثابتی نداشتند، خانه شان اردوی آنان بود چادری مستقرشان را تشکیل می داد. مسندشان در میان اسلحه شان قرار داشت و عزیزترین دوستانشان رشیدترین سربازان آنها بودند. ۱۶

يك نوع زندگی که نائم در مبارزه می گذشت و آنی آرامش به خود نمی دید، طبعاً مردمی جسور و پر طاقت و قوی اراده می آفرید و حق این است که اگر بخواهیم بهترین سربازان و سرداران عصر نادری را که به انجام شایسته ترین خدمات نسبت به ولینعمت خویش، موفق آمده اند جستجو کنیم، از تهما سبقلی خان جلایر نام ببریم. رد پای این شخص در قسمت عمده حوادث دوران خویش دیده می شود و همه جا یاسایه به سایه شخص نادر راه می رود و شمشیر می زند و یا این که به دستور او با طاغیان و گردنکشان منطقه ای می جنگد و

۱۶- نقل به معنی از گفتار باذن درباره نادر شاه، نامه های طبیب نادر شاه،

ترجمه دکتر حریری، تهران، ۱۳۴۰، ص ۴۰.

باتوفیق تمام ، قرین می ماند .
 محمد کاظم می نویسد^{۱۷} که نادر در همان بحبوحه مبارزاتی که به سال
 ۱۱۳۷/۱۷۲۴ علیه ملک محمود سیستانی به راه انداخته بود، با شرحی
 که به محمد علی بیک و تیمور خان بیک (کذا) جلایر قلمی کرده تقاضای
 پیوستن آنها را به خویش نموده است و این دو، برای تعیین تکلیف
 خویش به نزد تهماسب بیک که وکیل طایفه جلایر بوده، رفته اند و
 رای او را برای الحاق به یکی از گروه های مدعی حقانیت، خواستار
 شده اند! و چون «مشارالیه مرد دانای صاحب فراستی عاقل [بود]
 و صورت واقعه نادر صاحبقران را در خواب دیده بود و غایبانه
 اخلاص و اعتقاد کاملی به او داشت، و به اتفاق از نواحی آب گرم عازم
 گردیده، شرف ملازمتش را دریافتند. آن مظهر الطاف الهی نیز
 کمال مراعات ظاهر و باطن به آنها به عمل آورده، تهماسب بیک را
 وکیل الدوله خود نموده، عنان رتق و فتق مهمات را در کف کفایت
 آن نهاده، دارالثبات کلات را از دست غفاری بیک عرب سیحاره گرفته،
 به جماعت جلایر داد.»^{۱۸}

بدین نحو چنین بر می آید که عنوان وکیل، چه به صورت
 سرپرستی و زعامت قوم جلایر و چه به مفهوم معاون نادری، از همان
 آغاز به خان جلایر تعلق یافته و البته که به مرور ایام، اهمیت و اعتبار
 بیشتری پیدا کرده است. از این هنگام به بعد، کشمکش های محلی
 نادر و دیگر مدعیان خراسانی برای کسب برتری در صفحات خاوری
 کشور، وارد مرحله جدی تری می شود و با گریز تهماسب، شاهزاده
 نگون بخت صفوی به این سامان و در واقع پناه آوردن به گردنکشان
 و سلسله جنبان محلی، شکلی ملی و مملکتی به خود می گیرد.
 شاه صفوی و حامیان جدیدش، پیش از همه سر وقت ضعیف-

۱۷- عالم آراء، جلد ۱، ص ۷۶

۱۸- همان کتاب، همان صفحه.

ترین دشمنان خود می‌روند و او را که مدعی وراثت تاج و تخت کیانی بود، از مصطفیٰ رفعت چند روزه به زیر می‌آورند. از آن پس تلاش نادر و هم‌زمان متوجه دشمن قوی پنجه مشترك که مالك پایتخت و بخش عمده‌ای از کشور بود، می‌شود و چون اشرف نیز به سائقه طبیعی این نوع زندگانی‌ها، حمله را بهترین نوع مدافعه تشخیص داده بود، هر دو طرف به عزم انجام نبردی قطعی و سرنوشت ساز به جانب مهماندوست دامغان روی می‌نهند. در همین پیکار خونین است که ارتش خراسانی ایران، نیروهای قندهاری را سرکوب می‌کند و پس از شش سال که از تسلط عناصر هرج و مرج طلب کشور گذشته بود، بیکبار بساط خیالات واهی آنان را واژگون می‌گرداند.^{۱۹}

در پایان نبرد، دگر بار نامی از تهماسب وکیل به میان می‌آید و همراه شیرمردان دیگر عرصه پیکار، به دریافت پاداش و انعام از غنائم جنگی توفیق می‌یابد.^{۲۰} مسلم این است که سپاه تحت فرماندهی نادر به‌تمامه تحت تأثیر شجاعت و کفایت شخصی او قرار گرفته و بابه‌گیری از نبوغ عظیم نظامی وی، قابلیت دشمن شکنی و فتح یابی خود را بدست آورده بودند فرماندهان متعدد این ارتش نیز، تاکنون کراراً در مبارزات کوچک و بزرگ محلی درگیر شده و بنحوه‌های گوناگون، کاروانی و استعداد ذاتی رهبر بزرگ را دریافته بودند. از این جهت، نادر می‌رفت که تا گروه زبده‌ای از یاران صدیق و جنگیان شیردل را در زیر دست خود تربیت

۱۹- هم در صحنه این کارزار تعیین کننده است که نادر قابلیت فرماندهی خود را بالتمام به جمله زبردستانش می‌نمایاند و به گفته میرزامهدی با وجود زخم نیزه برداشتن پای راستش «جرات خصم بادپیما راساکن ساخته» و بلکه نیروی مقاومت آنها راسلب می‌کند. جهانگشا، ص ۶۹

۲۰- عالم آراء، جلد ۱، ص ۱۷۴.

کند و آنطور که تجربه ایام بعد نمایاند، آنان را در راس کارهای مهم کشوری فردا به خدمت گمارد.^{۲۱}

پس از پایان غائله افغانان غلزهاست که نخستین مأموریت مستقل تهماسب آغاز می شود و آنگاه که نادر در شیراز اقامت نموده و به کامرانی مشغول گردیده است «عالی جاه تهماسب خان را باموازی دوازده هزار کس»^{۲۲} مأمور می فرماید که به نواحی لار و گرمسیرات و بندرات رفته، سرکشان آن دیار را تنبیه نموده، به اطاعت و انقیاد بندگان اقدس در آورده، معاودت نماید.

خان این مأموریت را با حوصله و دقت و پی گیری کافی انجام می دهد و چون برخی از نواحی سنی نشین لار، بواسطه همراهی با هم مذهبان قندهاری خود، سر نافرمانی در پیش داشته اند، تأدیب کامل از آنها به عمل می آورد و در قلیل مدتی (دوماه به سال ۱۱۴۳ / ۱۷۳۰) از بندر گنگ تا بندر عباس و شیراز را به اصفاء اوامر حکومت مرکزی و ادار می کند. در این اردو کشتی مبالغ هنگفتی نیز به عنوان ترجمان، از اهالی بندرات و گرمسیرات وصول می کند و شاید هم که به اقتضای اشارات نادری و تأمین نهیمت های آتی او و دشواری هایی که در پیش روی سپاه ظفر قرین بوده، متحمل بی حسابی هائی می شود.^{۲۳}

کفایت سردار جلایر در قلع و قمع مخالفان و حسن تدبیری که بالتفات به شرایط سخت روز در باب جمع مال و خواسته، از خود نشان داده بود، نادر را بر آن می دارد که مراعات لازم را به تهماسب نشان دهد و شاید هم در قبال شکایات مردم ظلم دیده، بنحوی پیوستگی وی

۲۱- محمد کاظم حکایتها دارد که چگونه نادر، یاوران و هم رزمان کافی خویش را از آغاز به نیروی شمشیر به گرد خود آورده و در خلال مبارزات متعدد، رشادت و جرئت جبلی آنان را وادار به رشد کرده است. عالم آرا، جلد ۱، ص ۹۷-۹۶-۱۱۶ و ۱۱۵

۲۲- همان کتاب، ص ۱۹۳

۲۳- محمد کاظم کل مبالغ دریافتی را چهار صد هزار تومان بر آورد میکند که نباید رقم کوچکی به حساب آید. عالم آرا، جلد ۱، ص ۱۹۴

را به خویش، نمایان گرداند. بدینواسطه است که در جلوی جمع به او می گوید که: «تو شریک دولت خداداد و به منزله برادر منی. به هر نحو که در امور دین و دولت رأیت اقتضا نماید از آن قرار معمول و مرتب داشته، حسن ارادت و اخلاص خود را بر رأی عالم آرا ظاهر نموده، کوتاهی جایز نخواهند داشت. ۲۴» باید دانست که در این موقع بین نادر و شاه تهماسب، کدورت‌هایی وجود داشته و اطرافیان زبون و در مانده‌آخرین بازمانده دودمان شیخ صفی، به جد می کوشیدند که با پایان یافتن انقلاب داخلی ایران، دست‌مرد مقتدر خراسانی را از کارها کوتاه کنند و دیگر باره همان بساط مداهنه و عیاشی و هرزگی را در اصفهان به راه اندازند. نادر نیز که به روشنی، اعماق تفکرات جماعت هرزه‌گرد و در مانده اطراف‌اف‌شاه را دریافته بود، و بی تردید نه تنها با وجود ترکان در سراسر آذربایجان و گرجستان و ارمنستان و کردستان و حتی صفحات داخلی ایران، کار و وظیفه خویش را تمام شده نمی‌دید، که بل استعداد خدمات شایسته‌تری را نیز به ملک و ملت در خود می‌نگریست. هرگز نمی‌توانست و نمی‌خواست که تن به تمکین دهد و از مطامح آن‌گونه کسان پیروی نماید. هر چند که برخورد میان دو قطب کاملاً مخالف شاه و سپهسالار حتمی و مسلم بنظر می‌رسید، کوشش هر طرف برای جلب یاران بیشتر و امکانات مساعدتر و ایجاد شرایط مطلوبتر برای طرد دیگری افزون‌تر می‌شد.

در این احوال، تکیه نادر بیش از همه بر لیاقت و تدبیر خود و آنگاه بر یاران صمیم و ثابت قدم و کاردان بود. طبیعی هم‌است که موقع شناسانی چون تهماسب بیک نیز، از همان آغاز صلاح کار خود را در یک جهتی باخان افشار ببینند و با قراردادن همه استعدادهای

۲۴- عالم آرا جلد ۱، ص ۱۹۴.

وجودی خویش در کفه او، میزان را بنفع مردان جنگی و افتخار آفرین و نه طماعان سودائی و عشرت طلب، سنگین سازند. آن مایه از توجه ایرانمدار حقیقی به اهل خبرت و بصیرت نیز کاملاً توجیه پذیر است که حقیقتاً به کوشش و کار و دستاوردهایشان نیاز داشت و پاس خاطر با صفا و فداکار و مجاهدشان را نیز نگاه می داشت.

نادر، پس از این ایام، به سروقت مهاجمان دیرینه عثمانی رفت و چنانکه شیوه عمل او در خلال جنگهای متعددی که کرده بود، با غافلگیری و سرعت عمل و شجاعت و تاکتیک درست، دشمن را در همه جبهه ها به عقب نشانیید. در همین ایام به کرات دیده می شود که قافله سالار افتخارات نظامی ایران، خود با جمعی از زبندگان سپاه به قصد شبیخون زدن بر دشمن، بیرون رفته و سرداری لشگر را به تهماسب وکیل سپرده است تا هم نگرهبانی اردوی ذخیره را بر عهده داشته باشد و هم در برابر تجاوزات احتمالی خصم، ایستادگی کافی کند.^{۲۵} وقتی هم که ارتش آزادی بخش مناطق را مستخلص می ساخته و قصد نجات بخش های دیگر کشور را داشته است، باز هم «معتمد - الدولة العلیه العالیه تهماسب خان [بوده که] در معیت «غازیان ظفر نشان» نوید ورود هموطنان پیکار جو را به مردم زیر سلطه می داده، و آنان را آماده مبارزه از درون نواحی اشغالی می کرده است.^{۲۶}

کار آئی خان جلایر و آمادگی او به خدمت چنان نمایشی یافته بود که داروی هر دردی جلوه می کرد و مستعد انجام هر خدمتی اعم از میدان رزم و یا عرصه سیاست می نمود. بی گفتگو است که دلیری و تدبیر به اندازه داشته و از نیروی شمشیر همانگونه استفاده می کرده است که از قوه عقل. باز همین محمد کاظم است که در شرح تفصیلی جنگهای نزدیک مراغه، می نویسد که پس از کشته شدن مصطفی -

۲۵ - عالم آرا - جلد ۱، ص ۱۹۸ و ۲۰۸.

۲۶ - همان کتاب، در بیان ورود ارتش ایران به آذربایجان غربی (سال ۱۱۴۴ - ۱۷۳۱)

پاشا حلبی به دست نادر، سپهسالار ایران به «غازیان مروی و جلایر و افشار - ستون فقرات ارتش پیروز - که سپرده تهماسب خان بود [فرمود] که اسب انداخته، نگذارند که [سپاه منهزم] به تیمور پاشا (سردار دیگر ترك) ملحق گردند. ۲۷» و البته که هر چند تیمور پاشا لازمه مردانگی و پایداری نمود، فایده نداده، سپاه نادر دوران زور آور گردیده، خیل آن گروه را بر هم شکسته، بر عقب انداختند. ۲۸ در ورود به تبریز نیز افتخار تار و مار کردن نیروی دشمن که به تلاش های آخرین خود دست زده بود، به خان جلایر می رسد که به تنهایی چهار هزار سوار را فرمان می داده است و البته از سوی دیگر امام وردی خان و امیر اصلان افشار (پسر عمه نادر) هوای کار را داشته اند. در همین جاست که «لوازم دلیری و مردانگی را به عمل آورده، شکست فاحش بر لشکر تیمور پاشا افتاده [و] آن گروه خسران پژوه در آن جبال و بیابان زن و فرزند و بینه و اغروق را انداخته، بنات النعش و ارم تفرق و پراکنده گردیده، بدر رفتند. ۲۹» لازم به تذکر است که ترکان قرب نه سال این مناطق را در تصرف خود داشته و آن چنان احساس ایمنی و تسلط بر سراسر خطه آذربایجان و همدان می کردند که به تعبیر محمد کاظم «زن و فرزند و اموال از ولایت خود نیاورده بودند [و] بعد از استیلا و تصرف [آن نواحی] هر کس دختران ماه سیما و پری رویان خورشید لقا داشت، به عقد خود آورده بودند. ۳۰» از این جهت قطع ریشه فساد چنان سلطه گرانی برای کشور و مردم حائز اعتبار فراوان بوده است. به اضافه که همین پیروزی ها، باعث به دست آمدن حساب کارها برای روسیان نیز

۲۷ - عالم آرا جلد ۱، ص ۲۱۵-۲۱۴

۲۸ - همان کتاب، ص ۲۱۷

۲۹ - همان کتاب، ص ۲۳۰-۲۲۹

۳۰ - همان کتاب، ص ۲۳۱

می شده و بطوری که عیان افتاده ، عقب نشینی بی سرو صدای آنها را از مناطق اشغالی گیلان و قفقاز موجب گردیده است . متأسفانه در این اوقات ابدالیان هرات که در رشادت خود را ارجح بر غلزائیان شکست خورده قندهاری می دانستند - علم مخالفت برافراشتند و شاید هم بواسطه درك اهداف قاطع و بلند نادری به نوعی پیش گیری در دفاع ، که حمله باشد ، دست آزدیدند . هرچه بود که دلاوران ایرانی را از تعقیب فتوحات خود در قفقازیه بازداشت و هنوز صفحاتی در قید رقیت عثمانلو مانده بود که ناگزیر عطف عنان به جانب خاور نمودند . داستان این سلسله مبارزات پردامنه و سخت که نزدیک به سالی به درازا کشید ، مشحون از فداکاری های گردان و نام آوران گمتام است که به موقع از آنها صحبت خواهد شد . همینقدر است که نادر اهمیت قاطع این مجادله ها را در تأمین ثبات آتی مملکت تشخیص داده و با وجود عقب نشینی ابدالیان از حوالی مشهد به هرات ، برای تأمین آرامش نهائی منطقه با عزم جزم بدان صوب روی نهاده بود . طبعاً سرداران نامی او ، همه جا همراهش بودند و محمد کاظم نقل می کند که نادر با وجود بینش ژرف خود در امور نظامی ، همه جا با تهماسب خان جلایر مشورت می کرده است .^{۳۱} گو این که سپهسالار بزرگ بعدها این خصیصه ممتاز روحی خود را تا حدودی از دست داد و فرصت اظهار نظر و ابراز عقیده به خیراندیشان و اهل بصیرت کمتر داد ، ولی معلوم است که در بدایت حال ، و دست کم تا بازگشت از هند و تسخیر ترکستان همیشه از مجاورت مردان دانش و فرهنگ برخوردار بود و در صدر همه ، یار غار خویش تهماسبقلی جلایر را داشت .

بعد از گشودن هرات و قراه و دیگر مناطق پیرامون آن ، برای نخستین بار تهماسب را به مرتبه خانی ارتقاء می دهد و

۳۱- عالم آرا جلد ۱، ص ۲۶۳ و ۲۷۸ .

حکومت را از وقوشخانه و حاجیلر بدو می‌سپارد.^{۳۲} محمد کاظم اشارتی دارد که به فرمان نادر، خان جلایر موظف شده است که گروهی از افغانان را در محال ارض اقدس و ابیورد سکنی دهد و در نواحی چندپیر (؟) که سرحد دشت قیچاق است قلعه جدیدی احداث کند و با گرفتن سه هزار ملازم از ایلات آن حدود، به محافظت ساکنان در برابر مهاجمان ترکمن اقدام نماید.^{۳۳}

گرچه ما به زودی پس از این انتصاب (اواخر سال ۱۱۴۴) ردپای خان رادر مشهد می‌یابیم که دو باره به «سرداری قندهار» منصوب شده و مقرر گردید [ه] که به اتفاق پیرمحمدخان حاکم هرات در نواحی چندب و چوق نصیر و هرات اشتغال ورزند.^{۳۴} آشکار است که نادر با عنوان کردن سرداری قندهار، نیت اساسی خود را برای تصرف آن شهر نشان داده است. چون او بدرستی می‌دانست که تا قلع ماده فساد حسین شاه غلزائی، برادر محمود (و فرزند میرویس) از آن صفحات نشده است همواره موجبات مزاحمت فتنه جویان وجود خواهد داشت. چه بسا که مکن اشرار فراری نیز باشد و تکیه‌گاه معنوی و مادی عصیان پیشگان به حساب آید. حوادث بعدی هم نشان داده که نادر تا چه حد نظر صائبی داشته است. شاید هم اگر بی‌کفایتی شاه تهماسب و موضوع خودنمایی او در برابر عثمانیان و شکست مذبحخانه‌اش نبود، در همان موقع که به انجام کار هرات نائل آمده و رعبش بیش از هر وقت در دل افغانان جا باز کرده بود، به این نهمت می‌پرداخت. تاریخ این انتصاب را محرم

۳۲- عالم آرا جلد ۱، ص ۳۱۰.

۳۳- همان کتاب، حاشیه همان صفحه

۳۴- همان کتاب، ص ۳۵۲، بنظر می‌رسد که محمد کاظم این قسمت را از جهانگشا

گرفته باشد: جهانگشا، ص ۱۳۷

۱۱۴۵ ذکر کرده‌اند.^{۳۵} و از آن پس جریان حوادث رفته است که رنگ دیگری به خود گیرد. بدین معنی که نادر و شاه تهماسب - که از دیرباز به مقاصد یکدیگر آگاهی داشته‌اند - هر دو دریافته‌اند که باید تکلیف خویش را در برابر هم و تاج و تخت و مردم ایران یکسره روشن سازند، و چون هر کدام از امتیازات موروث و پیامکتسبی در مقابل افکار عمومی برخوردار بوده‌اند، چنین بنظر می‌آید که موقع را برای اخذ تصمیم نهائی مناسب دیده‌اند. اشتباه تهماسب صفوی در این بود که به استعدادهای حقیقی خویش آگاهی نداشت و سر موفقیت‌های سردار خراسانی خویش را هم به واقع در نمی‌یافت.^{۳۶}

همانقدر که برخی از وجوه رجال بازمانده عصر شاه سلطان حسین، بدو اصرار می‌ورزیدند که چشمداشت خویش را از نادر و یارانش برگیرد و به نیرو و جربرزه فرماندهی خود و آنها اکتفا کند، او را بر آن می‌داشت که به آزمایش طبع و اقبال بپردازد، و بی‌شک از تبع آن نیز در امان نماند! میرزا مهدی می‌نویسد که «امتای آن دولت را مظنون آن که به هیاهوی دست افشانی ایشان، طایر شکسته بال رومیه از آشیان قلاع رم کرده، مرغ مراد پربسته به دام و گنج تمنی دربسته به دامن مرام ایشان خواهد آمد!»^{۳۷} شاه از اقدام جسورانه خود بهره‌ای نبرد، سهل است که قسمت اعظم سرزمینی را هم که ارتش ایران از عثمانی پس گرفته بود، به آنان واگذار کرد. از این جهت سپهسالار نیز که به این امر تن در نداده

۳۵- عالم آرا، ص ۳۵۲ و جهانگشا ص ۱۴۱

۳۶- درباره شاه تهماسب و خصوصیات اخلاقی او و حالات وی رجوع کنید به تاریخ نادرشاهی، تعلیقات به قلم نگارنده این سطور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۸۴-۲۹۵.

۳۷- جهانگشا، ص ۱۶۹

بود «با افواج خود روبه اصفهان حرکت نموده از راه ارض اقدس به کاشان و از آنجا در چهارم ربیع الاول یکم هزار و یکصد و چهل و پنج هجری^{۳۸}، وارد دارالسلطنه اصفهان گردید.»^{۳۹}

پس از خلع شاه از سلطنت و واگذاری تخت و تاج به عباس میرزای خردسال و بر عهده گیری نیابت سلطنت، نادر به قصد سرکوبی عثمانیان عزیمت کرد و چون در بین راه گوشمال متجاسران بختیاری را لازم می دید، لذا در منزل آتشگاه اصفهان «بنه و اغروق را با سرکردگان و سایر غازیان به سرداری تهماسب خان جلایر و رضاقلی خان کرد و حاجی سیف الدین خان بیات و جمعی دیگر از خوانین خراسان روانه کرمانشاه فرمود و خود .. روانه تنبیه معاندین بختیاری گردید.»^{۴۰} روایات محمد کاظم در اینجا اندکی مغشوش بنظر می رسد، چه در منابع دیگر ذکری از حضور تهماسب خان در حوادث این ایام دیده نمی شود و مؤلف مذکور نیز در تقریرات بعدی خود به گونه ای سخن می راند - و این با روال کلی اتفاقات نیز هماهنگی بیشتر دارد - که تهماسب و کیل، در حین حرکت نادر از مشهد به همان سرحدداری قندهار در هرات مشغول بوده است، و بوقت پیش آمدن واقعه شکست نادر از توپال عثمان سردار ترك و عزیمتش به کرمانشاه و همدان، در شهر اولی به خدمت او باریافته است^{۴۱}. بهر طریق، معلوم است که نایب السلطنه ایران (نادر) کلیه سرداران معتبر و برجسته خود را به خدمت احضار کرده و از تمامی مقدمات کشور برای تجهیز سپاه شکست خورده

۳۸- متن: «۱۱۴۴»

۳۹- مرعشی، مجمع التواریخ، به اهتمام اقبال، تهران، ۱۳۲۸، ص ۸۱

۴۰- عالم آراء، جلد ۱ ص ۳۷۷-۳۷۸

۴۱- همان کتاب، ص ۴۵۸

خود ، استمداد جسته است . واقعیت هم این است که با وجود نارضائی های مکتوم و آشکارائی که از تبعید شاه تهماسب ، در سطح مملکت و میان اکثریت ساکنان آن حاصل شده بوده ، شکست مردی که تا آن تاریخ ، تنها به نیروی شمشیر دلها را به جانب خویش نگاه داشته بود ، می توانست به مفهوم پایان همه رؤیاهای جهانگیرانه او باشد .

چون مسلم بود که مدعیان متعدد داخلی از پای نخواهند نشست و اساساً جز با زور ، ربقه طاعتش راگردن نخواهند نهاد ، هرچند که در این میان وجود شاه مخلوع را بهانه اقدامات خویش بشناسانند . و از طرفی دشمنان خارجی نیز فرصت را غنیمت خواهند شمرد و پیش از پیش به تجزیه و تلاشی مملکت اصرار خواهند ورزید . مؤلف عالم آرا نقل می کند که نادر پیشاپیش از همه حکام کشوری خواسته بود که هرچه در عهده دارند همه را به همدان ارسال بدارند و آنها نیز از «خزاین و گنج و گوهر و غنیمت و اموال که از مداخل خراسان و عراق جمع نموده بودند [با آنچه که] از تواحی بغداد از تاخت و تاراج خواه از دواب و اموال نموده بودند، [و] همگی آن در همدان سر جمع بود^{۴۲} ، انبوهی از خواسته تدارك دیده بودند که عنداللزوم نهمت های آتی نادری را در تطویل مبارزه با عثمانیان به کار آید و اینک که سانحه دردناک مغلوبیت اتفاق افتاده بود ، لابد که مال فراهم شده در بهترین شرایط کارائی واقع می شود می باید که به مطلوب ترین شیوه ها برای جبران مافات مورد استفاده قرار گیرد . فرمانروای کشور در این زمینه چنان جدی بود که «عمال و مباشرین امور دیوانی را به حضور طلب فرموده ، مقرر داشت که

۴۲- عالم آرا جلد ۱، ص ۴۵۹ .

تشخیص نمایند که احدی از غازیان مانده که تنخواه به ایشان نرسیده باشد؟ عرض نموده بودند که جمعی از اعراب شوشتر و حویزه که پانصد نفر می‌شوند، ده هزار تومان طلب آن جماعت باقی مانده و دیناری در خزانه عامره باقی نمانده! از استماع این خبر رنگ نواب صاحبقران متغیر شد که در این وقت چند نفر چاپاران از دارالسلطنه اصفهان از نزد تهماسب خان وکیل‌الدوله وارد [شدند] و به عرض رسانیدند که به قدر سی هزار تومان غیره و مداخل مستمری وصول نموده، روانه درگاه عالم پناه نمود.^{۴۳}

و خود مؤلف در همین باب تفصیلی دارد که با وجود اطناب شنیدنی است. می‌گوید: «و مقدمه ورود تهماسب خان به نحوی است که چون مدتی در دارالسلطنه هرات به فرمائروائی متمکن بوده، متمردان و سرکشان آن دیار را گوشمال بسزا داد که چاپاران نواب گیتی‌ستان در حین شکست از منزل بهروز وارد شده بود [ند] که پسرعت تمام عازم دارالسلطنه اصفهان گردد، که بعد از ورود آنجا به هرتحورای عالم آرا قرار گیرد، از آن قرار معمول و مرتب دارد. و تهماسب خان در ورود به دارالسلطنه مذکور اسب و یراق و شتر و ملبوس و چادر و سایبان پادشاهی (کنایه از آن صفویان) را آنچه ممکن شده، خود برداشته عازم درگاه جهان پناه گردیده بعد از دریافت شرف بساط سفارشات در باب محافظت جانب عراق نموده، مجدداً روانه اصفهان شد و اسباب به دفعات روانه همدان نمود و در این وقت به قدر سی هزار تومان [ارسال داشته بود]»^{۴۴} مورخ ما نقل می‌کند که تهماسب بواسطه ضرورت عاجل در رسانیدن کمک به اردوی منهزم ایران و آماده ساختن آنها برای گرفتن انتقام از عثمانیان، گاه نیز

۴۳- عالم آرا جلد ۱، ص ۴۶۱-۴۶۰

۴۴- همان کتاب، ص ۴۶۱

ناچار می شده است که به شیوه های غیر مطلوب دست زند و هر آن کسی که نشانی از پول و خواسته در وی بوده و اظهار می کرده که « از فلان کس طلب دارم ، محل تعیین [می] نمود که از مؤدی و مؤدی الیه وصول نموده ضبط نمایند .^{۴۵} و البته که این رویه نادرست موجب شده بود که «دیگر احدی جهت عرض حسابی خود عرض نمی نمود و مردم سلوک سردار مشارالیه را به ایستادگان پایه سریر اعلی عرض نمودند ، مقرر فرمود که : مشارالیه وکیل و مختار السلطنه این دولت است ، به هر چه صلاح داند ، به عمل آورد . و ارقام مطاعه برای سردار مذکور مرقوم فرمود که در دارالسلطنه مذکور توقف داشته به ساختن اسباب و مایحتاج اردوی کیوان شکوه اشتغال ورزد . »^{۴۶} پوشیده نیست که نادر و کار - گزاران دولتی او در این ایام بهیچوجه قصد خرابی کشور و پریشانی احوال رعیت را نداشته اند . اشارت درست مورخ نیز بخوبی مورد و موقع احجاف را نشان می دهد و باز ، هم اوست که بی تأمل توضیح می دهد که « سردار کثیرالاقتماد بعد از سرانجام اسباب و تجملات صاحبقرانی و بازیافت^{۴۷} سی هزار تومان ، رضاجوئی از صاحبان آن حاصل نموده ، طلب ایشان را مهمسازی نمود .^{۴۸} در این اوقات کار سردار جلایر مواظبت از اوضاع داخلی ایران بوده و با استقرار در دارالسلطنه اصفهان موظف بوده است که به حقیقت ، نظارت کلی بر امور کشور داشته باشد . چه می بینیم که بفاصله کمی که نادر ناکامی خود را جبران کرده

۴۵ - عالم آرا جلد ۱ ، ص ۶۱ .

۴۶ - همان کتاب همان صفحه .

۴۷ - باز پرداخت ؟

۴۸ - همان کتاب ، همان صفحه .

و باشکست دادن نیروهای ترك و کشته شدن توپال عثمان پاشا و همراهان برجسته او، به حوالی بغداد نزدیک شده است، فرستادگان تهماسب خان را در حضور می یابد که از طغیان محمدخان بلوچ در فارس و خوزستان سخن یاد می کنند.^{۴۹} در این که نادر از آغاز تا به انتها دستگاه جاسوسی دقیقی داشته و از حوادث اکناف مملکت به سرعت و فوریت آگاه می شده است، تردیدی نیست و محتملاً ما در جای دیگری از همین تالیف بدان خواهیم پرداخت، و اما این که بنا به طبیعت آن روز اجتماعات ایرانی، اخبار - و بخصوص نوع شوم و تلخ آن - بوسیله مردم عادی نیز پخش و منتشر می شده و پاشتاب، زبان به زبان می گشته است، هم تعجبی نمی توان داشت. نهایت این که خان جلایر، بنا به مسئولیت های سنگین خود در حفظ تمامیت مملکت در غیاب خان بزرگ ناگزیر بوده است که ملتفت همه جوانب باشد.

عصیان محمدخان اندک اندک آن چنان شدت پذیرفت که سپهسالار فاتح، پس از آن که بغداد کهنه را نیز تسخیر کرده بود و چیزی به تصرف دیگر بخش های آن نمی دید، و حقیقتاً می رفت که ایران را به مرزهای طبیعی عصر شاه عباس بزرگ برساند - و ضمناً با این فتح، ستون فقرات نیروهای پایداری کننده عثمانی را در مناطق اشغالی کشور و بخصوص آذربایجان و قفقاز درهم شکنند - ناگزیر شد که خود بنفسه عازم صفحات جنوبی مملکت شود و از نتایج آنهمه جان فشانی و فعالیت و پیکارهای دلیرانه چشم بپوشد. علی ای حال تارسیدن نایب السلطنه به ایران، فرمان نادری به این مضمون جهت تهماسب صادر شد: «که باقشون عراق و لرستان و کوه کیلویه باشاهقلی سلطان مروی حاکم کازرون و جعفر سلطان زعفرانلو حاکم شوشتر و علیمردان خان فیلی ملحق شده با آن

۴۹ - عالم آرا جلد ۱، ص ۵۱۵.

(محمدخان) معار به نماید.^{۵۰} و خان پس از اطلاع بر مضمون امریه با آنچه که در اختیار داشت عازم کوه کیلویه گردید تا به تکمیل ابواب جمع پردازد و مترصد جنگ بماند.^{۵۱} در این فاصله ها البته نادر در صدد بوده است که نحو رضایتبخشی نیز به این غائله پایان دهد و از درگیری نبردهای داخلی و قتل نفوس، اجتناب به عمل آید. اما نصایح و ارشادات او و اثر نیفتاده و نایره جدال هر روز شعله ورتر شده است. از پاسخی که خان بلوچ به نادر داده و نیز از وضعی که متعاقب آن در استان های جنوبی و مرکزی کشور پیش آمده، میتوان استنباط کرد که توده انیز به ادعاهای اومیلی بوده است. چون پیش از همه شایع کرده بود که قصد اعاده تاج و تخت را به تهماسب مخلوع دارد و در صدد است که از تفوذ خراسانیان بکاهد.^{۵۲} بدنبال این حوادث گروهی از هواداران محمدخان، به سرداری یحیی خان بلوچ با سپاه تهماسب خان برخوردی پیدا کردند و قراولان و چرخچیان طرفین در حوالی بهبهان به جنگ دست زدند. قوای طاغی که به هشت هزار نفری رسید زور آور شد و دسته های مقابل را به سنگرگیری وادار کرد. تهماسب که از حقیقت ماجرا آگاهی یافته بود و زمزمه های مخالفت انیز از درون اردوی خویش می نشیند، صلاح را در تعقیب مجادلات میدید. محمد کاظم می گوید که «چون اعتباری به طایفه عراق داشت، خائف و هراسان شده، در حدود بهبهان توقف و چگونگی را

۵۰- عالم آرا جلد ۱، ص ۵۱۸.

۵۱- همان کتاب، همان صفحه

۵۲- محمد کاظم در ذکر پاسخ خان بلوچ به نامه نادر می نویسد که: «هرگاه تو با ریست سیصد خانوار افشار داعیه سلطنت و فرمانروائی داشته باشی... در این صورت بنده درگاه که صاحب هشتاد هزار خانوار بلوچ است که از نواحی بنادر و سرحد هندوستان محل سکناى ایشان است، چرا ادعای فرمانروائی ننمایم؟!»

عالم آرا، جلد ۱، ص ۵۲۷

۵۳

عرضه داشت درگاه جهان پناه نمود . «
 بهر طریق ، معلوم است که از خصائص فرماندهان دقیق
 و منضبط ، توجه به احوال روحی مردان جنگی زیر دست است و
 در همین واقعه می توان به چندین نکته مهم وقایع داخلی آن روز
 دست یافت که عبارت بوده اند از :

۱- هوشیاری و واقع بینی خان جلایر در تشخیص درست
 روحیه سپاهیان خود .

۲- اهمیت وجود نادر و استعداد فرماندهی او در همه
 حوادث و پیشامد های جزئی و کلی مملکت .

۳- عدم تمایل عمومی به از میان رفتن نام و نفوذ صفویان
 (علی رغم برقراری عباس سوم به تخت سلطنت در این تاریخ -
 فاصله های ۱۱۴۵ تا ۱۱۴۸ ه . ق / ۱۷۳۲ تا ۱۷۳۵ م - همه کس
 می دانست و یا می توانست بفهمد که بساط عزت و فرمانفرمائی
 آن دودمان برچیده شدنی است .)

۴- زمینه های متعدد عصیانگری و آشوب آفرینی در هر
 گوشه مملکت ، با توجه به نیروهای بالقوه آماده هرج و مرج
 ایلاتی ایران .

نادر البته به مجرد استماع اخبار، عزم رحیل از بغداد میکند
 و پس از گوشمالی جانانهای که از مردم درمانده و دستخوش رعب
 شده حویزه و شوشتر به عمل می آورد^{۵۴} ، پیش قراولان اردوی
 خصم را در بهبهان و عمده قوای او را در دربند فهلیان شکست

۵۳- عالم آرا جلد ۱ ، ص ۵۲۸

۵۴- داستان این وقایع جانگداز رادوتن از مورخان معاصر نوشته اند و خلاصه آن
 این است که «خروش این مصیبت آوازه فتنه چنگیز را بر طاق نسیان نهاد . «
 عبدالله بن نورالدین شوشتری ، تذکره شوشتر ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس
 به شماره Suppl. Pers. 1053 ، برك ۵۶-۵۴ و عالم آرا ، جلد ۱ ، ص ۵۳۱-۵۲۹

می دهد و راه شیراز را در پیش می گیرد . مردم این شهر که داستان های رقت بار عاصیان پیشین را شنیده بودند به تضرع و الحاح می پردازند و چون نادر را به حقیقت احوال خویش آشنا می بینند ، در سایه حمایت او قرار می گیرند ، تا آنجا که «عجزه و رعایای آن دیار را به انواع تعدلت از تیرگی جور و اعتساف نجات بخشیده رعایت شفقت و رعیت پروری به ایوان کیوان رسانیده ، باغات و بساطین و مساجد و معابد و خانقاه که از ظلم و ستم و شورش انقلاب محمدخان بلوچ ویران و بی نام و نشان گشته بود ، از زلال تعدلت و سحاب نصفت ، بیشتر از پیشتر در «نزاهت و نضارت افزوده ...»^{۵۵}

و اما چون غائله محمد خان بتمام پایان نیافته و او در پناه معدودی از هوادارن خود و بخصوص شیخ احمد گرمسیری به گرمسیرات فارس گریخته بود ، نایب السلطنه «قبض و بسط مهم خوزستان و بنادر فارس و کرمان به تهماسب قلی خان سردار موکول و اتمام مهم محمد و شیخ احمد را به او محول [فرمود]» .

خان جلایر هم در معیت احمد خان مروی و دوازده هزار نفر از جنگیان عازم دفع فتنه گردید و از اینجا می توان دانست که اتمام کارگردن کش بلوچ تا چه پایه حائز اهمیت بوده است . شاید که با ملاحظه سیاست مخصوص نادری و اعتنا به نهمتهائی که از باب گوشمال دادن افغانان غلزه در قندهار و ترکان عثمانی در قفقازیه داشته ، جستجوی آسودگی خاطرش را در سرکوب کامل فتنه انگیزان داخلی توجیه پذیر بشماریم . چه محمد کاظم شرح مشبعی از گستاخی های حسین شاه غلزه با فرستادگان نادری بیان

می‌دارد و از طرفی نیز از غیرت ارتشیان ایران، که بر نمی‌تافتند تا ترکان را بر ملک خویش متصرف بینند، سخن می‌راند که با علم به همه این فاملایمات ترجیح می‌داده که هنوز مدتی را در اصفهان بگذراند و منتظر اخبار پیروزی سپاه تحت فرماندهی تهماسب قلی خان بماند که «بعد از خاطر جمعی آن حدود، عازم نواحی آذربایجان گردد.»^{۵۶}

محمدخان که به قلعه گنگ از محال گرمسیر پناه برده و در جوار شیخ احمد موصوف، مکمن گزیده بود، از حمایت مردم سنی مذهب آن نواحی و نیز طوایف افغان و بلوچی که به اعانت وی برخاسته بودند، بهره‌مندی یافته بود. موقع قلعه گنگ و قلعه باغ و حصن‌های حصین دیگری نیز که در اختیار داشت، آنچنان مستحکم بود که حملات مکرر غازیان مهاجم را به سهولت دفع می‌کرد و امید دستیابی بر فتحی آسان و سریع را از میان می‌برد. نکته دیگر هم این بود که بواقع محصوران از جان خود گذشته بودند و به رای‌العین ملاحظه می‌نمودند که در صورت تسلیم و یا شکست، سرنوشت تاریک و وحشت‌انگیزی در انتظارشان است. لابد که تا پای زندگی می‌جنگیدند و به تقریر محمد کاظم، از هر دو طرف جنگ رستم‌انه می‌کردند.^{۵۷} در این‌جا تهماسب قلی خان از تاکتیک‌هایی استفاده می‌کرده است که خاص نادر و دست پروردگان شایسته مکتب رزمی او بوده و نهایت این که گاه با کندن سنگر و گاه با درست کردن تله‌های انبوه برگرد قلعه و دیگر وقت با مجاهدات عظیم سربازان، یاغیان محصور را به زانو درآورده و در اواخر تابستان سال ۱۱۴۶/۱۷۳۳ دژ را تسخیر کرده است. در این هنگامه، شیخ احمد مدنی دستگیر شد و لیکن محمدخان به جزیره کیش فرار

۵۶- جهانگشا ص ۱۷۶

۵۷- همان کتاب، ص ۵۵۳-۵۵۰

کرد. خان جلایر پیشاپیش برای نمایندگان بازرگانی انگلیس و هلند که در بندر عباس بودند، پیامی فرستاده و بعد از توضیح مال کار عثمانیها در بغداد و آنچه که بر محمد خان بلوچ گذشته از آنها درخواست کرده بود که برای جلوگیری از فرار خان طاغی از طریق دریا، کشتی‌هایی در اختیار قوای دولتی بگذارند. نمایندگان شرکت‌های مزبور این درخواست را اجابت نکردند ولی جزیره کیش بوسیله امیرالبحر ایران، لطیف خان، محصور شد و محمد خان ناچار به تسلیم گردید شیخ علاق ولد شیخ راشد هوله‌ای حاکم جزیره او را گرفته به شیراز نزد تهماسبقلی خان جلایر فرستاد. او نیز به اصفهان و نزد نادر روانه‌اش نمود^{۵۸}

نعقیب داستان از حوصله این سطور بیرون است، همانقدر که در ربط کلام با شخصیت و اقدامات و اطوار تهماسب جلایر، می‌باید ذکری از آن به عمل آید و طبعاً اضافه شود که در ورود مفلول به دارالسلطنه اصفهان، حسب الوعدۀ خان بزرگک: «چشم‌های آن تیره بخت را عبرة الناظرین از حدقه در آورده و چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود، جزای عین را به چشم خود معاینه دیده به فاصله دو سه روز با کوری قدم به راه عدم گذاشت.»^{۵۹}

محمد کاظم شرح مشبعی از حوادث این لشگرکشی می‌نگارد و جای جای از سیاست و تدبیر و توان جنگی تهماسب سخن‌ها می‌گوید، هرچند که پایه عمل بر اساس سخت‌کشی و شدت و قهر و غلبه استوار بوده و سردار مانیز برای نیل به مقصود و به دام انداختن شورشی،

۵۸- احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران، ۱۳۳۰، ص ۱۳۴

۵۹- جهانگشا، به اهتمام انوار، تهران ۱۳۴۱- ص ۲۳۱، شیخ حزین می‌نویسد:

«همان شب که چشم محمدخان را بدرآوردند درزندان باخنجر خود را بکشت.»

کلیات حزین، ص ۱۲۳.

از هیچ وسیله فروگذار نکرده ولی در آنچه که لازمهٔ جهد و اتمام کار حریف بوده، دقیقه‌ای را از دست نداده است. پایان کار محمدخان را نیز به گونه‌ای بسیار غم‌انگیز بیان می‌دارد و نهایت این که تهماسب پس از دستگیری و اعزام وی به بارگاه نادری، از نواحی قلعه کومشک به بندرات می‌رود و پس از گردآوری «گنج و گوهر بسیار...» عازم فارس گردیده در بلدهٔ طیبهٔ شیراز در غایت کامرانی به سرفرازی مشغول [می‌شود].^{۶۰}

این کامرانی‌ها البته مدتی دراز به طول نمی‌انجامد، چون نادر در صدد برآمده بود که حساب خود را بطور قطع با عثمانیان یکسره کند و یار تثنی قادر و قاهر به جنگ با آنان رود. در ورود او به شماخی است که فرستادگان را روانه شیراز می‌دارد که «تهماسب خان جلایر و احمدخان مروی به عنوان چاپاری به زودی عازم درگاه معلی گردند.^{۶۱}» و خان‌های مزبور نیز بزودی در شیروان به عساکر گردون توان ملحق می‌شوند. پیدا است که تصفیه صفحات کشور از معاندان بیگانه بدون از میان برداشتن اخلاگران خودی امکان پذیر نمی‌بوده و حقیقت هم همین است که کوه نشینان دلیر لزگی سر به اطاعت هیچ فاتحی فرود نمی‌آوردند و همیشه در برابر هر متجاوزی ایستادگی نشان می‌دادند، ولی نادر چون مصمم به نابودی هر اغشاشی بود تا بی‌دغدغه در نبرد نهائی خود با ترکان به کار پردازد، تهماسب را در قلعهٔ شماخی گذاشت و خود به عزم سرکوبی گردنکشان لزگی به داغستان روی نهاد.^{۶۲}

مبارزه نادر و سرداران او با دلاوران لزگی مدتی بطول انجامید در حالیکه سپهسالار بزرگ، خود در نواحی دیگری از داغستان مشغول

۶۰- عالم آرا، ص ۵۶۴-۵۴۹

۶۱- همان کتاب، ص ۵۷۱

۶۲- همان کتاب، همان صفحه.

جنگ بود، سرخاب‌لزیگی موقع را برای وارد آوردن ضربتی بر ارتش نیرومند ایران مغتنم شمرده و به گمان خود خواست که شکی و شماخی را از دست تهماسب بیرون بیاورد. سردار جلایر به مجرد اطلاع از نیات او، سواره و پیاده‌ای را که در اختیار داشت بسیج کرد و در نزدیکی قبله با خصم روبرو گردید. محمد کاظم می‌گوید که « نظر به رویه نواب صاحبقران و مراعات شیوه سپاهیان و قاعده دانی، سنگر در غایت متانت بردور اردوی خود کشیده و بروج و بار و قرار داده، در هر برجی چند نفر تفنگچی قرار داد که در حراست بنه، و سنگر اشتغال دارند و تا شب درآمده موازی یک هزار نفر از سواره و دو هزار دیگر ایتام^{۶۳} و دو اب‌غازیان خود را همراه نموده، به سرکردگی مهدی بیگ جلایر روانه سمت در بند [نمود] به اراده این که چون آن دو سپاه بیکدیگر مشغول شوند، آنها از یک جانب غفلتاً بیرون آمده، خود را بر سپاه زده و تیرد سپاهیان به عمل آورند و خود در کار سازی حربه و سنان غازیان اشتغال ورزیده...»^{۶۴}

با این که نمی‌توان تعداد جنگجویانی را که در زیر فرمان تهماسب خان بوده‌اند، بر آورد کرد ولی روشن است که او احتیاط را بهیچوجه از دست نداده و تیرد تدافعی را رکن اصلی پیکار خویش ساخته است و این کاری پسندیده بوده، چون دشمن از همه حیلتی بهره می‌جسته و بطور قطع اماکن و مآمن را نیز بهتر از نیروهای دولتی می‌شناخته است. از طرفی هم، خان جلایر شیوه به دام افکنی عدوان را وجهه همت ساخته و یکی از فرماندهان کاردان و مورد اعتماد خود را برای شبیخون زدن بر آنها راهی بیرون صحنه گردانیده

۶۳- یتیم در اصطلاح نظامی آن روز به پیادگان سپاه اطلاق میشد که عمده وابسته

به اسواران بودند. تعداد آنها نیز در همه جنگها بیش و کم قرب دو برابر سواره

نظام بود: تاریخ نادرشاهی، ص ۲۲۱-۲۲۲

۶۴- عالم‌آرا، ص ۵۷۷

است . از قضا حریف او نیز مرد کار آزموده رشید و پهلوانی بوده و از فنون حرب به تمامه آگاهی داشته است . چون او نیز حاد و دده هزار نفر پیادگان تفنگچی خود را به دور دایره سپاه تهماسب فرستاده بوده و ضمن پیکاری خونین و سهمگین در پیش رو ، تصمیم داشته است که در صورت شکست نیروی دولتی ، مفری برای آنها باقی نگذارد .^{۶۵}

این معرکه که یکی از خونین ترین نبردهای نظامی استقلالیه تهماسب ، آن هم در سرزمین کوهستانی داغستان و با جنگجویان تهمتن آن سامان است - که در خانه خود و برای دفاع از خود می جنگیدند - نمودار کافی لیاقت و استعداد فرماندهی سردار جلایر است ، زیرا بلافاصله از نیت عدو آگاه می شود و چون « مرددانی کار آزموده صاحب تدبیر [ی] بود ، احمدخان مروی را با موازی چهار هزار نفر از غازیان قاجار و افشار و اکراد خراسانی مقرر نمود که ... دفعتاً با غازیان نامدار حمله به آن طایفه نابکار نموده ، سلك جمعیت آن گروه بدشکوه را متفرق و پراکنده ساخته ...^{۶۶} » این سرعت عمل و اتخاذ تصمیم به موقع ، در نقش بر آب کردن نیرنگ جنگی حریف تأثیر خود را می بخشد و باعث تفرقه جمع مهاجم می شود . از جهت دیگر هم قاسم معنی خان جلایر و محمد علی خان قرایی و برخی دیگر از سرکردگان سپاه را مقرر می دارد که از سمت چپ به نیروی خصم حمله ببرند و شدت داروگیر معرکه نبرد را به منتهی رسانند .

بطوری که از تقریرات محمد کاظم برمی آید ، سرخاب عمده قوای خود را که ترکیبی از جنگاوران لزگی و شیروانی و مغانی بوده ، در این پیکار به کار آورده بوده و دوری نادر از عرصه مبارزه را فرصتی برای وارد آوردن ضربه ای سهمگین بر ارتش او ، تلقی

۶۵ - عالم آرا جلد ۱ ، ص ۵۷۹-۵۷۷ .

۶۶ - همان کتاب ، ص ۵۷۹ .

می کرده است. مردانگی و رشادت خود او نیز به حد اعلی بوده و در تحریض ابواب جمع خویش به جنگ از هیچ تلاشی دست نمی کشیده است. در این بین مهدی بیک جلایر نیز با هیاهوی بسیار وارد می شود و چون بر طبق پیش بینی تهماسب، از جهتی که انتظار ورود نادر می رفته نزدیک می شود. نیرنگ جنگی، کار خود را می کند و توان مقاومت را از نامداران لزگی می رباید.^{۶۷}

این فتح در حقیقت قدرت و اعتبار رزم آوری نیروهای دولتی ایران را به سرکشان محلی حالی می کند و قوه فائده ای را که می باید بر روال منطق حقّه خود، صاحب اختیار مرزها و ثغور خویش باشد، به دور و نزدیک می شناساند. چه، بطور قطع، وجود نیروهای پیگانه روس و عثمانی در دوسوی این خطه کوهستانی و ضعف و درماندگی حکومت مرکزی ایران بهترین ادله قوت یابی و استقلال جوئی رادر اختیار کوه نشینان شیردل لزگی قرار داده بود و اینان در خلال مدت های دراز نابسامانی، نیک دریافته بودند که باید بر وجود و اراده و توان خود قائم باشند. تجربه نیز نشان داد که پس از چشیدن ضرب شصت نیروی مجاهد و آرام بخش خودی، چگونه با صمیمیت و صداقت به ارتش کشور پیوستند و جای خود را در صف رزمندگان دلیر ارتش نادری اشغال نمودند.^{۶۸}

مورخان این دوره از شدت عمل و سخت کشی های نادر، سخن بسیار گفته اند.^{۶۹} طبیعی است که قسمتی از این صعوبات از اخلاق

۶۷- عالم آرا جلد ۱، ص ۵۸۰.

۶۸- باین که قضیه داغستان و داغستانیان در این ایام به نحوی فیصله پذیرفته است ولی سوء تدبیرهای برخی از رجال ملك و اختلاف نظرهایی که میان قبایل متعدد منطقه بوده، همواره و تا پایان کار نادر، از ابتلائات بزرگ محسوب می شده است. داستان کشته شدن برادر نادر بدست لزگیان و جنگهای انتقامی شاه نادر با آنها- که از بدترین و تلخترین حوادث ایام اوست- بجای خود نماینده شیوه های غلط معامله با مجاهدان دلاور و به حقیقت پاکباز این خطه بوده است.

۶۹- عالم آرا، جلد ۱، ص ۵۸۴-۵۸۶.

خشن و روحیه ناهموار مرد پرورده کوهستان ناشی می شده و بخشی نیز به اقتضای حال و زمان ضروری دوره های انحطاط روحی و معنوی مردم معاصر بوده است. نکته دیگری را نیز نمی توان نادیده انگاشت که فرمانروای ایران خوب می دانسته که برای مبارزه بادشمنان ملك، صفوف آحاد ملت در داخله مملکت باید فشرده و متحد باشد و ناچار که برخی از مضایق را تحمل کرد و از پاره ای امتیازات موقتا چشم پوشید. متاسفانه از تبعات قدرت و قهاریت نیز بزرگت می توانسته که خود را برکنار نگهدارد و آنگونه که زندگانی او در سالیان بعد، نشان داده شیوه ملایمت و نصفتی را که گهگاه معمول می داشته از نظر دور می کرده است. آن وقت است که می بینیم همین دلاوران سرسپرده لزگی نیز طریق بغی اختیار کرده اند و دست به دست عصیانگران مناطق مختلف کشور، آشوب و ناامنی و بدنبال آن کشتار و سفک دماء را به همه جا کشیده اند.

بهر حال، مقصد بعدی ارتش پیروزمند ایران تسخیر قلاع گنجه و ایروان بود که تركها با استفاده از ضعف نظامی کشور در اواخر صفویان، اشغال کرده و طی مدت دو ازمده سال سلطه خود، استحکامات کافی بر آنها ساخته بودند. لیک در ورود نادر به قبله بود که چاپاران پیرمحمدخان بیگلربیگی هرات وارد شدند و عریضه ای مشتمل بر عصیان طوایف تایمنی و فیروزکوهی با دست نشانندگان دولتی را به وی تسلیم کردند. نایب السلطنه که در واقع به سوی سرنوشت نهائی مبارزه با ترکان و انجام شاه جنگ خود با آنان پیش می رفت، دگر باره چاره ای ندید جز آن که وکیل الدوله خود تهماسبخان را با احمدخان مروی سابق الذکر که در بسیاری از نبردها و ماموریتها تا این تاریخ بایکدیگر همراهی کرده و بواقع گروه ظفر نمونی را تشکیل داده بودند - روانه دفع معاندان کند. از سرداران مزبور

خواسته شد که خود را به سرعت به فارس برسانند و بانیروهای مجتمع در آن خطه ولرها و جنگیان کوه کیلویه، در معیت شاه قلی سلطان قاچار مروی حاکم کازرون، به صوب هرات عزیمت نمایند.^{۷۰}

تفصیل این مسافرت جنگی در عالم آرا آمده است که چگونه تهماسب در ورود به فارس، موازی چهار هزار نفر از غازیان موعود را برداشته و از راه یزد و کرمان عازم هرات شده است. در این بین هفت هزار نفر از رزم آوران خراسانی نیز به آنها پیوسته اند و اردوی جنگی معتنابهی را بوجود آورده اند.^{۷۱}

از آنجا که طوایف تایمنی در مناطق کوهستان^{۷۲} و جبال غرجستان مأوی گزیده و احشام و طوایف خود را در گذرگاههای باریک جای داده بودند دستیابی بر آنها کار مشکلی بوده است. با این که در این فاصله سرداران محلی حامی دولت مرکزی چون شادی سلطان جمشیدی، ندر سلطان راونی و شادی سلطان هزاره نیز به تهماسب ملحق شده بودند، با این حال مبارزه با دشمنی که به پناه جبال و قتل سرسخت رفته بود، کاری صعب و بیفایده به نظر می رسید. مولف مزبور توضیح جالبی دارد که سرانجام گشتی های نیروی دولتی عده ای را بر فراز کوهی دیده اند که «نشسته اند و رباعیات خیام می خوانند» و معینا از جنگ رو به رو نتیجه ای عاید نمی شود، چون تایمنی ها از مواجهه دوری می گزیده اند و بی شک سلامت را در احترام از بر خورد رودر رومی دیده اند.

در اینجا است که خان جلایر از تمهید زیرکانه ای استفاده می کند و دلیران بختیاری را که در مواضع مشابه آن کوهستان به سر پرده اند به میدان می آورد. این همان شیوه ای است که بعدها شاه نادر نیز

۷۰- عالم آرا جلد ۱، ص ۵۸۶-۵۸۵.

۷۱- همان کتاب، ص ۶۷۴.

۷۲- بنظر نمی رسد که منظور قهستان معروف (واقع در میان یزد و خراسان) باشد و به احتمال بسیار نواحی کوهستانی غرجستان و یامشرف بر آن است.

در تسخیر قندهار به کار آورد و با مساعدت کوه نشینان چالاک و چابک دست بختیاری، موفق به فتح قلعه معروف شهر گردید، چنانکه شرح آن بیاید. باری، باکمانداری شیر مردان بختیاری «طایفه مذکوره (تایمنی) مستأصل گردیده، و از آنجا که سنگر و سقناق خود ساخته بودند، حرکت نموده، اراده داشتند که خود را به قلعه آن جبال بگیرند. غازیان قزلباش چالاکي نموده، به شلیک دور انداز فوجی غفیر از آن طایفه را به خاک آدبار نشانیدند...»^{۷۳}

البته در این میان از بختیاریان نیز جمع بسیاری مقتول و مجروح شده اند، چون با وجود شجاعت و بی باکی بسیار، حریف به زوایا و گذرگاه های خاص کوهستان بهتر از آنها آشنا بوده و طبعاً از امتیاز غافلگیری برخوردار می شده است.^{۷۴}

هرچند که با مطالعه سوانح ایام، تأثیری عمیق بر آدمی مستولی می گردد که چرا و چگونه آن همه مردان دلاور ورشید این ملک، بی سببی اساسی خود را به کشتن داده اند و آنهم به دست همدیگر و در حقیقت برادران ملی و آئینی خود، اسباب انهدام و قتل هم را فراهم آورده اند، با اینهمه ناچار از توجه به این معنی است که روح جداسری و خود مختاری طلبی در وجود گردنکشان محلی پای برجا بوده است و طبیعتاً ابتلائات پردامنه بی شماری را نیز باعث می شده است.

خلاصه این که سردار جلایر و همراهان او برای اجرای امر نادر ناگزیر بوده اند که خان عصیان زده را به تمکین وادارند و دلاور خان نیز که مصداق واقعی نام خویش بوده، تمکین را همپایه مرگ می انگاشته است و لابد که برای بقای خود از هیچ کوششی روی نمی گردانیده! اصرار هر دو طرف در نابودی هم، قرب دوازده

۷۳- عالم آرا جلد ۱، همان صفحه.

۷۴- همان کتاب، ص ۶۷۶، «موازی چهارصد نفر از غازیان مذکوره (را) زخم دار و مجروح و قتل نمودند»

هزار نفر از گوان «عراقی و هراتی و بغایری و مروی»^{۷۵} را به کشتن داده و بیبهای چنان گزاف، ضرب شصتی جانانه به شورشیان نموده است. معلوم است که در چنین معامله‌ای آنچه که صراحت و قاطعیت دارد زور است و کشتار بی رحمانه و ظالمانه از حریف! دلاورخان نیز که چاره را ناچار می‌دید، از کوهی به کوه دیگر می‌گریخته و با شیوه جنگ و فرار کوهستانی، استقامت می‌ورزیده است. محمد کاظم می‌نویسد که مرکب‌های این جماعات مانند الاغ (محتملاً منظور کوچکی جثه است) بوده است و نعل و میخ آن‌ها را از شاخ‌های گوزن می‌ساخته‌اند چون همین که سواران مهمیز را بدانها آشنا می‌کردند، ماتند باد صرصرمی دویدند و یا همسان پلنگ و اژدر به جست و خیز در می‌آمدند. همین امر به رزمندگان اجازه می‌داده است که به چشم بهم زدن از فراز کوه به پائین آیند و پس از افکندن چند تیر جگردوز، دگر باره هی برتکاور تیز پای زده، به کوهسار پناهنده شوند. سرعت عمل آنها به قدری بوده که «عقل از تصور آن عاجز است زیرا که پیاده تیزرو بدان جبال به چهار دست و پا نمی‌تواند رفت و مرکبان شامی و عراقی و عربی مطلق قدم در فراز آن کوه نمی‌تواند رفت که آن مرکبان در آن کوه آن همه جلدی و چالاکی دارند. اما به مجرد آن که از کوه بیرون آمدند حکم الاغی دارند که در رفتا رو برداشتن بار توفیری ندارد.»^{۷۶}

به این ترتیب، روشن است که چه مسئولیت دشواری بردوش خان جلایر بوده و چه جنگ بی‌سرانجام و بی‌فایده و پرتلفاتی را بر عهده داشته است. محمد کاظم در تکمله سخن می‌آورد که دلاورخان سرانجام طاقت جنگ با نیروی خستگی ناپذیر تهما سب را ندید و ناگزیر

۷۵- عالم آرا جلد ۱، ص ۶۷۷-۶۷۶

۷۶- همان کتاب، ص ۶۷۸.

خود را به کوه پنج آب که مستحکمترین جبال منطقه بود کشانید و با سپردن ابواب جمع و خانواده به فرزندانش شیرخان و آقامیرزا، خویشتن به سوی حسین سلطان حاکم قندهار روی آورد تا طلب امداد و اعانت کند.

حسین که در این هنگام حاکمی در قندهار بود و با استفاده از شهرت نظامی گذشتگان فرمانروای خود، اعتبار و آوازه‌ای بهم رسانیده بود، پس از مبلغی درشتی و عتاب، راضی شد که صیدال سردار نامی خود را باده هزار نفر سپاهی همراه او کند و این جمع که در کنار ییاوران بازمانده دلاورخان، نیروی قابل اعتنائی را به وجود آورده بودند، در جنگی سهمگین، سخت پافشردند و ثبات قدمی دلیرانه از خود نمودند.

مؤلف مزبور که حوادث ایام را ثبت کرده است، می‌گوید که تهماسب هم از لوازم سپاهیگری و فنون پیکار چیزی فروگذار نکرده و با بهره‌گیری از تدبیر و درایت دلیران آزموده‌کاری چون احمدخان و شاهقلی بیگ مروی و نورمحمدخان افغان و نظرعلی بیگ باجلان، محاربه‌ای صعب را پیش برده است تا آنجا که «غازیان قزلباش نیز آثار جلادت ظاهر ساخته، که آن جماعت بر گشته روزگار طاقت صدمه غازیان شیرشکار قیاورده، روی از معركة کارزار برتافته، راه هزیمت پیش گرفتند.»^{۲۷}

صیدال که کاری از پیش نبرده بود راهی قندهار شد و دلاورخان هم که عاقبتی نامحمود یافته بود، باعیال و اطفال و باقی همراهان بسمت غرjestان فرار کرد و چون سپاهیان تهماسب خان را همه جا به دنبال خویش می‌دید، در مقام‌های کوهستانی آن منطقه نیز حتی نتوانست دوام بیاورد و به سوی کابل هزیمت

۷۷- عالم‌آرا جلد ۱، ص ۶۸۰.

کرد^{۷۸} در این هنگام چون دیگر تعقیب فایده‌ای نداشت تهماسب به هرات مراجعت کرد و به منظور قدردانی از مجاهدات شجاعان سختکوش و مستقیم «قامت قابلیت اکثر از مقربان را به خلاع فاخره آراسته به قدر استعداد در استرضای خاطرشان کوشیده ، چگونگی مقدمات را عرضه داشت درگاه جهان پناه نمودند .»^{۷۹}

در این تاریخ ، حکمفرمای کل ایران نیز از مهام جنگی خود در غرب و شمال غربی کشور فراغت یافته بود ، ترکان عثمانی را در نبرد تعیین کننده قراطیه = مرادتپه (محرم ۱۱۴۸ / ۱۷۳۵)^{۸۰} در هم شکسته و آنجا را که حدود مسلم کشور شاهنشاهی در شمال غرب می‌دانست ، مستخلص ساخته بود . لذا وجهه همت عظیم او بر آن تعلق داشت که به کار کشور سر و صورتی جدی دهد و تدابیری هرچه اصولیتر بر آن بیندیشد . این است که می‌بینیم هم از پائیز سال ۱۱۴۸ نامه‌هایی به اکناف مملکت ارسال می‌دارد و با یادآوری از مساعی شایسته‌ای که برای استرداد اراضی از دست رفته ، به کار آورده ، از آنها می‌خواهد که دعوت وی را برای حضور در نقطه‌ای که معین خواهد فرمود ، بپذیرند و جهت انتخاب حکومتی که قوانینش در سرتاسر کشور مطاع باشد ، اقدام کند.^{۸۱}

هنوز دو روز از ورود نادر به دشت مغان نگذشته بود که تهماسب وکیل با برادر نادر ابراهیم خان و پیر محمد خان حاکم هرات و رجال نامدار دیگر وارد دشت مغان گردیدند و به فاصله اندکی هم گروه کثیری از اعظم مملکت حضور بهم رسانیدند . در این تاریخ جمعیت حاضر در اردوی نادری به صد هزار نفر

۷۸- عالم آرا جلد ۱ ، ص ۶۸۱-۶۸۰

۷۹- همان کتاب، ص ۶۸۱

۸۰- نادرشاه، ترجمه مشفق، ص ۱۲۴

۸۱- عالم آراء جلد ۲، ص ۲۰

بالغ بود که این عده سرداران جنگی و بطور اعم ابواب جمع لشکری آنان را نیز شامل میشد.^{۸۲} قصد حقیقی نادر از بر پای داشتن تفصیلات، مشخص بود ولی همانقدر هم که به استصواب زعمای دوران پیش پیرامون خویش، در صددبرآمده بود که با وجود قدرت قاهره‌ی که کسب کرده بود « ارقام مطاع به جمیع ممالک ایران، به عهده سرکردگان و سرخیلان صادر گردد که وارد درگاه معلی گردیده، بعد از استرضای آن طوایف، مجله پایه مهر درست نموده، رضا نامه از همان جماعت گرفته، بعد از آن جلوس نمایند [تا] باعث رضا جوئی الله و خشنودی خلق اله [گردد]»^{۸۳} جای نهایت تقدیر را برای فاتح نامدار خراسانی باقی می‌گذارد.

چون در این هنگام نادر از اسباب بزرگی چیزی کم نداشته، این است که هر روز برروال کبکبه سلاطین، سراپرده اجلال را بر پا می‌کرده و اعزه و اعیان مملکت را به حضور می‌پذیرفته است و پس از آن که قرب چهار ساعت به مستدعیات مردم گوش فرا می‌داده، آنها را مرخص می‌فرموده و از ندما و مقربان «حسن علی-خان معیار باشی و مظفر علی‌خان و میرزا زکی و تهماسب خان وکیل الدوله را نگاه داشته ساعتی بدیشان طرح بزم نموده، بعد از اکل و شرب چاشت و شام مرخص می‌گردیدند.»^{۸۴} تدارک این مقدمات، مانع آن نبود که نادر رای و نیت خاص خود را بر کسی مکتوم بدارد و نزدیکانی چون تهماسب نیز برای انجام این رسالت برگزیده شده بودند که پیام نادر را دایر بر اظهار

۸۲- لکهارت تعداد مدعوین را به بیست هزار نفر برآورد می‌کند: نادرشاه، ص ۱۳۶

۸۳- عالم آراء جلد ۲، ص ۱۹ محمد کاظم این رایزنی را از حسنعلی‌خان معیار باشی- که شرح او بیاید- می‌داند و الحق که نیکو مشاوره بوده است.

۸۴- همان کتاب، ص ۲۱

خستگی او از کارهای مملکتی به استحضار توده برسانند و هم از مجاهداتی که جهت مصفاگردانی مملکت از وجود اعدا به کار آورده شده بود، اخبارشان دهند.^{۸۵} در اصفاء و القاء این پیام

نیز تهماسب یکی از سه تنی بوده که ماموریت پذیرفته است. لکهپارت می نویسد که اگر چه ممکن بود کلمات مبهم و پیام نادر برخی از حضار را درباره تصمیمی که باید بگیرند دچار اشتباه سازد، با اینهمه او زمینه را از هر حیث فراهم ساخته بود و نمایندگان، وظیفه خویش را می دانستند.^{۸۶}

آشکار است که مقربانی چون خان جلایر برای ترضیه خاطر خلق، کوششها به کار می آورده اند و در خفا و علن آنان را برای قبول پادشاهی نادر آماده می کرده اند. شیوه عمل سپهسالار بزرگ نیز چیزی جز این ارائه نمی داشته که مردم متفق به او روی آورند و الحق که سزاوارترین فرزندان کشور را برای اداره امور برگزینند.^{۸۷} نقشی که خان مزبور به عهده داشته، حقیقتاً صعب و پر مسئولیت بوده است، چه او از طرفی واسطه سخن نادر با مردم بوده و از جهت دیگر موظف بوده که برای ولینعمت خود نیز از هیچگونه اقدام فرو نگذارد.

محمد کاظم می نویسد، که نادر از تهماسب و دیگر سرداران خواسته بود که در برابر سماجت آنها اخطار کنند که «اگر خواهش پادشاهی ما دارید، من به اندک تقصیری شما را به قتل

۸۵- درتن دیگر احمدخان مروی و حسن علی خان معیارباشی بودند که موظف به تبلیغ این عبارات نادری شدند که: «اراده آن داریم که به خراسان رفته، درکلات سکنی نموده، دست از شورش و لشگرکشی برداشته، به عبادت درگاه صمدیت اشتغال داریم و پادشاه شما شاه تهماسب است و هر کس خواهش سلطنت آن دارد عرض نماید که از آن قرار معمول داریم و آن راهم نخواسته باشند هر کس که از اولاد و احفاد صفویه را خواسته، بگوئید که آن را پادشاه نمائیم»: عالم آرا، ص ۲۸

۸۶- نادر شاه، ص ۱۳۷

۸۷- تاریخ نادرشاهی، ص ۴۳-۴۵

خواهم آورد و از سرهای شما کله منارها خواهم ساخت وزن و فرزندان شما را به اسیری خواهم انداخت^{۸۸} هرچند تهماسب از این مقوله سخنان تقریر نمود، مردم عرض نمودند که: ماجان و مال خود را فدای شاهراه دین و دولت نموده ایم و...»^{۸۹}

پس از آن که سردار بزرگ احساس کرد که موقع آن فرا رسیده است تا از تعارف خودداری کند، توسط تهماسب قلی خان موافقت خود را برای استقرار برمسند پادشاهی ایران اعلام داشت و البته این قبولی را نیز به شرط پذیرش مفادی دانست که دوام سلطنت را در خانواده او ضمانت کند و از عداوت و عناد جماعات شیعی مذهب ایران نسبت به ساکنان سنی مذهب و مآلا همسایگان آن بکاهد.^{۹۰} نادر که از آغاز خدمتگزاری خود در دربار تهماسب صفوی تا این تاریخ عنوان تهماسبقلی خانی را با خود داشت، زین سپس به نادرشاه ملقب شد و تهماسب خان جلایر هم که سجع مهرش را این گونه کرده بود:

تا خان بزرگ در حیات است تهماسب وکیل کائنات است .
بعد از تاجگذاری نادر و تمکن او بر سریر سلطنت، جای «خان بزرگ را با شاه بزرگ» عوض کرد.^{۹۱} وقتی که این مقدمات پایان گرفت، شاهنشاه ایران همت بر تنبیه افغانان غلزه مقصور داشت و در عین حال برای هر بخش از ایران نیز والیان شایسته برگزید و دستورهایی نیکو بداد تا بر آن روال که اراده او بود، عمل کنند. در همین احوال رضاقلی میرزا پسر بزرگ خود را به حکومت خراسان منصوب ساخت و به او فرمان داد که به سوی اند خود لشکر

۸۸- تلویحاً همان است که در پایان روزگار نادر و بر اثر جنون روانی او بر مردم گذشت.

۸۹- عالم آراء، جلد ۲، ص ۳۲

۹۰- نادرشاه، ص ۱۴۰-۱۳۹

۹۱- بیان واقع، ص ۲۲

کشد و علی مردان خان افشار فرماندار متمرّد آن شهر را چنانکه باید گوشمال دهد^{۹۲}

محمد کاظم از قول پدر خویش ذکر می کند که در هنگام اقامت نادر در دشت مغان ، به او اطلاع رسیده بوده که والی بلخ ابوالحسن خان سر از جاده متابعت پیچیده است^{۹۳} و مصمم شده تا سردار صاحب کفایتی را برای به تمکین واداشتن خان یاغی ، اعزام بدارد ولی رایزنان دل آگاه پادشاهی با ذکر مجملی از داستان مبارزات سلطان سنجر با طوایف یوزمینک غز و عواقب سوئی که بر آن مترتب بوده ، وی را هشدار داده اند که بر جمعیت بسیار آن بلده و اتکانش بر ایلات ترک ماوراء النهر اعتنا کند و امیر صاحب تدبیری را مامور بدین مهم نماید که «رفته ، آن بلاد را به تمهید و فراست به تصرف در آورد .»^{۹۴}

شهریار ایران پس از اصفاء نصایح خیراندیشان ، صلاح دولت خود را در آن می بیند که به رضاقلی میرزا فرمان دهد که از اند خود عازم بلخ شود و تهماسب خان جلایر را نیز مامور بازرسی عملیات جنگی می گرداند. بدین طریق با تاکیدات بلیغ نادر ، تهماسب در معیت شاهزاده راهی سفری دشوار می شود که تا آن تاریخ ، شاید مانندی نداشته است . میرزا مهدی و به تبع او لکه پارت بر این عقیده اند که شاه این دستور را در خلال اقامت يك ساله رضاقلی میرزا و تهماسب در مشهد - جهت آمادگی سپاهیان برای کارزار - برای آنها فرستاده و بهر طریق از اهمیت لشکرکشی صعبی که در پیش داشته اند ، آگاهشان ساخته است .^{۹۵} وقتی که سپاه ایران

۹۲- نادرشاه، ص ۲۰۷ و جهانگشا، ص ۲۱۳

۹۳- بنظر میرسد که علت این طغیان رانادر از نیامدن حاکم مزبور به بارگاه خود دریافته باشد، عالم آراء، ص ۶۸

۹۴- همان کتاب، ص ۷۱-۶۸ ۹۵- جهانگشا، ص ۲۱۳ و نادرشاه، ص ۲۰۷

وارداند خودش ، عده‌ای از سران افشار از علی مرادخان فرماندار آن شهر روی برتافتند و با اینهمه مرد طاغی ، حدود شش هفته به مقاومت پرداخت تا این که ناگزیر به تسلیم گردید^{۹۶} و به هرات اعزام و در آنجا اعدام شد .

در خلال این نبرد ، تهماسب کماکان رزانت رای و خردمندی خود را نشان داده و هرچاکه ضرورت داشته ، رضاقلی میرزا را از زیاده روی و یابی پروائی بیپرده بر حذر داشته است .^{۹۷} این معنی حائز اهمیت است که محمد کاظم کرارا از درایت و کفایت تهماسب در کارها حکایت می‌کند و حرف‌شنوی شاهزاده را از اشارات پیشوای نظامی و سیاسی خود یادآور می‌گردد^{۹۸} در عزیمت به سوی بلخ ، ساکنان قلاع میان راه ، به طوع و کره ، سربرخط فرمان تادری نهادند و حتی ابوالحسن خان حکمران شهر نیز که از اخلاف چنگیزخان بود ، در صدد تسلیم برآمد ، لیکن یکی از سرکردگان ازبک به نام سیدخان وی را به ایستادگی تحریک کرد و با قتل و تبعید صلح‌طلبان ، به تدارک قلعه‌داری مشغول شد .^{۹۹} در شروع به جنگ ، تهماسب با جمعی از سربازان زبده خود را به معسکر حریف نزدیک کرد و طوایف قبچاق را پس از مجادله‌ای اندک ، شکست داد^{۱۰۰} ارتش پیروزمند دیوارهای شهر را

۹۶- نادرشاه ، ص ۲۰۸ و عالم‌آراء ، ص ۲۱۲-۲۰۹ ، محمدکاظم داستان مرک طبیعی این سردار و دونفر همراهان او را دریک روز باور نداشته است: همان کتاب ، ص ۲۱۳

۹۷- عالم‌آراء ، ص ۲۱۱-۲۱۲

۹۸- پس از تسخیر اندخود «به مصلحت و گنکاش تهماسب‌خان جلایر از منزل مذکوره باسپاه دریا مواج به حرکت آمده، روانه قبه‌الاسلام بلخ گردید.» همان کتاب، ص ۲۱۴

۹۹- همان کتاب، ص ۲۱۵-۲۱۶ ۱۰۰- همان کتاب، ص ۲۱۷

در هم شکست و حاکم طاغی را مجبور به اطاعت کرد ولی سیدخان فرار کرد و در سر راه خود همه ایلات را به عصیان واداشت. رضاقلی میرزا، شاهقلی بیگ مروی را به تعقیب وی فرستاد و دو سه هزار نفر از سربازان را بدو سپرد. این سردار سیدخان را در دهنة درة شادیان به دام افکند و پس از نبردی دلیرانه، تلفاتی سنگین بر سپاه او وارد آورد. خان فیچاق به سمت سین چهاریک متواری شد و چون احتمال داشت که سران دیگر از یک نیز به وی پیوندند، شاهزاده به صوابدید امینالدوله خود تهماسب خان جلایر، کنکاش و مصلحت فرستادن آن را نمود که گاه باشد طایفه اوزبک بسیار باشند و خدا نکرده چشم زخم بر عساکر مروی رخ دهد، صلاح در آن دیدند که باباخان چاپوشی بیگلربیگی هرات و محمدحسین خان کرد و بدرخان شاهسون با موازی هفت هزار و پانصد نفر متعاقب روانه نمایند که هرگاه شاهقلی بیگ را اعانت ضرور شود، امداد نمایند.»^{۱۰۱}

با همه تلاشی که نیروهای جنگجو به عمل آوردند، سیدخان سنگ قبچاق از بلوک سین چهاریک هم موفق به گریز شد و پس از آن که به منطفة قندوز متواری شد و بالنسبه از او دفع شر به عمل آمد، به بلخ بازگشتند. محمدکاظم می نویسد که چون چندی برین منوال گذشت، رضاقلی در صدد برآمد که قبایل قنقرات را به اطاعت وادارد و چون از سستی عارض بر لشکر ناراضی بوده و بنارا بر سر زنش همراهان گذاشته است، تهماسب به وی خاطر نشان ساخته که «امورات کشورستانی و مملکت گیری به سعی و جهد از پیش نمی رود، چون خاطر خود را از متمردان بلخ جمع نمودیم، حال در کمال سهولت دمار از روزگار ایلات و احشامات قنقرات و غیره خواهیم آورد.»^{۱۰۲}

۱۰۲- همان کتاب، ص ۲۲۵

۱۰۱- عالم آرا جلد ۱، ص ۲۲۲